

هذا
 كتاب مستطاب فربك
 الملوك واسرار العجم الموموم
 بحاماسب نام من استخراج
 الحكيم النجيب حاماسب بن ابراهيم
 برادر گشتاسب من ملوك
 العجم حسب الفرائش جناب
 ملك الكتاب در محمود
 بکلی نر نور طبع شد
 ۱۳۱۲

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE13338

A

CHECKED 1003



بسم الله الرحمن الرحيم

ویدیاچه کتاب بعون الملک الوهاب

سپاس بقیاس احدی بجای پیمانی را نه است که قدرت توانا فی حرکات آسمان را بدو نجات
و عموماً برافراشته و انجم ثوابت و سیار را بحکمت بالغه خویش چنانکه باید هر یک را
بجای خود انبیا شده نگاه داشت و در رفتار و سیر آنها جداگانه اثر و خاصیتی کنش است اشکال
و بنیات آنها را بسبب مخصوصی ایجاد فرموده که هر یک دلیل روشن بر وحدانیت ذات پاکش باشد
نظرات و حرکات هر یک را با اختلاف قرار داده که بر وزن آنها عرض ظاهر کرد و تسلیح و تقابلاً
لا تعدوا تحصى هر یک را عطا فرموده که اعظم اتی قدرت و عظمتش شاید بسیار و از تحت بروج
دوازده گانه در آورده که بسیار می که ثباتی کند و کجالتی تازه و خاصیتی بی انداز و احداث
نماید تا قدم ذایش را حجتی بابر باشد چه کتاب را که نیز اعظمش و اندک صحت هست و برتری نباشد
و مراد از اینست امر با تشا و نور فرموده که مثالی نام تجلیات انوار از لایه اش آماه فلک خفا
را بکشت و استناده از شمس منصوب قرار نموده تا گواهی شود ظهور جلوات مکتوبه میر به اندر
سیریدارش الهی شانه عاقل و لون طفوی ای برون از هم و قال قبل من خاک برف و
من و قبل من تو برون از هم و ادراک قیاس زان فاده کل همه را التباس

عقل کل ز ادراک و انتابت باز ماند با هزاران عجز و خویش راند حق عوفان تو را نشستم
 زان کسیت عجز نیست تا ختم چون که ظاهر چسبید عجز زنی نیست ما را حد و صفش انقی
 لب نه و بند و بگرفت رسول که بجز عجز زوای و الفضول صلوات و تحیات بسیار بر سر
 سلسله موجودات خواجگانیت علت غائی انفرشت و سر حلقه ابد انش و منش و بیکل التوحید
 محمدان تجرید و خلاصه التفرید بحسب النور محلی الظهور محلی الخطاب قام عبد الله صدر نشین ابرار
 الی مع الله که تاز و عرقه حبسین او ادنی فرزند و لو ای ثم دنی قندلی خاتم الانبیاء سید الاولیاء
 و سید الاقطیاء و خاتم الصفراء الذی هو طایوس سیر الکبریا حضرت محمد مصطفی صلوات الله وسلامه
 الی یوم لقاء الله سیمایان عمر و صید و وزیر و خلیفه و صهر اسد الله الخالد و منظر الخراب
 منظر العجایب سید الاوصیاء و سالار الاصفیاء المتوج سراج بلقی الذی هو فی شانته انما و لیکم الله
 مستقر الابرار و قائل الفجار و الکفار قاسم نجات و النار المصلح بجراسیل و الولی لریب الخلیل الذی به یوم
 شیعه ابراهیم الخلیل مولانا و سیدنا و اماننا و باوینا و ثقتنا و نونا و کاشف کربنا و بطین نفسنا
 و حبیب قلوبنا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام قدما الملک الواسع و علی ولاده الامام الخادم
 الله علیه و سلم الی یوم المعاد اما لعجب خشن می نگار و بنده کم نام بی سر انجام آنچه که ای
 احباب و طالبین این کتاب استطاب میرزا محمد ملک الکتاب که آنچه صاحبان سیر و تواریخ می
 نویسند شرح احوالات جاماسب حکیم این است که نهو ران حکیم فی نظیر و غیره ۹۹۹ بعد از سید ط
 حضرت آدم ابو البشر علیه السلام بوده جاماسب را در کشتاب بن لهراسب است و از جمله حکما
 عجم است حکیمی بی عدل و دانشوری بی مثل و عدیل بوده خاصه فن نجوم چنانچه از استخراج
 او در این کتاب معلوم می شود که کسب معارف و خدمت زروشت نمود و روزگاری شاکر و
 چنگر که مباحجه بندی کرده تا در فنون حکمت مقرون بدش و پیش آمده و این کتاب که موسوم به
 ملوک و انبیا بر عجم است بجاماسب نام معروف گشته از اوست که بنام کشتاب عجمان معروف و
 گوایا بر مریضیان نموده و معانیات انحران باطلع وقت نهاده و بر این ایچ کرده و حکم راند
 و مدت پنج هزار سال از روزگار این سده را بدین گونه باز نموده و معظم امور را ظاهر ساخته
 و از انبیا و سلاطین هر عصر خبر داده بدان که چون زمان ایشان در رسید که معلوم کردید که با

خبرها سبب مطابق با واقع بوده و از ظهور نبوت حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و
اوصیاء آنحضرت و از کیفیت شهادت حضرت سید الشهدا علیه السلام در این کتاب
ببین منظور است و جانا سبب در روزگار خویش وزارت گشتا سبب داشت و پادشاه
فیصل امور مملکت را برای رویت او میگذاشت و در فن و در فن کار فارس
است و اسلام خیر تمام

کتاب مستطاب فرزند الملوک و امیر العجم المومنین
بجانا سبب نامه

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس ایندرا که ما را آفرید چنانکه خواست با در دنیا که خواهد اما بعد خیرین کوی جانا سبب
بنده شاه جهان دار کی بزرگ گشتا سبب پسیرا سبب که جاودان و زنده با و نام وی
بر بزرگی و نعم مودن نگاه کرد و بکمال احترام که اندر آسمان میروند و بجای آوردن انچه از ایشان
ای پی دایا ز قوت و کردار ایشان و کمر بستن احوال دولت که اندر خاک و ایشان
چند ماند و چند روزگار برداشت گنده کی برود و چون باز آید چه سبب باز آید و دین کی
ضعیف شود و چند ماند و ارس آن چگونه مردمانی باشد که دین مانا خیر گشتا سبب
چگونه گشتا بروی زمین ایران شهر اندر پادشاهی شاه جهان دار گشتا سبب است
من بنده انچه طاقت من بود بجای آوردم و یاد کردم از روزگار زردشت که بنده سبب
تا انوقت که طوفان بهمان مثلثه رسد و جهان آب گیر و چنانکه باول بود و تانج
طوفان که بگاد افردون بود یعنی پنجاه و پانصد و چهل و پنج سال بنهادم طالع زردشت
و طالع آن قران که واجب کرد که زردشت بدو اندر پدید آید که بنده سبب است و انچه ارس
یکدیگر سبب دایا دشان و پنجمه ان و در انکه دم که برانیده رایا و گرمی سخن در از
گشتی دشوار بودی نگاه داشتن جمله زمین آید و نمردم چه خاصه کردم زمین ایران بهر

از زمین توران و بهری از زمین هندوستان بهری از زمین روم و بهری از زمین چین
 انمقدار که بادشاهی گشتاسب است که خدا یگان برکت قیصر هر مردی را و بهر مردی
 جدا جدا انمقدار چه بس فایده ندیدم اندر گفتاری بسیار و یاد کردم پادشاهان را که از
 ملک نباشند و ملک بر یکدیگر نباشند و این که حالت ایشان چون ابطال الوقت
 بنکرند و بداند پویشیده یاد کردم تا هر کسی که ناسزا باشد در نیاید و کفار را برابر
 نرسد و مرتبه انانیه نشود و چون انانیه بخشش بدو رسد باب خدای عزوجل آسمانها را
 درینهارا در میان او بداشت و آسمانها را بگرداود کرد و ان کرد و سپاه بدست سواره و
 دو از ایشان ملک یکی اقباب یک ماه و پنج دیگر تیغ و سپاه و آسمانها بدو انده بر کرد
 و این هفت سواره روند و کرد و چنانکه خواست و ایشان را کرد آمدن و کبریا شدن
 تقدیر کرد و بهر کرد آمدنی چیزی نوید آید چنانکه خواست وی بود و تقدیر کرده بود
 باب نزد کا و حکما و قادیان پاکان همه ناشایستی و بی نیایان همه چیزی و ستارگان
 بر تیغ نه بر یکی را دو خانه بود تا ایشان چنانچه نامی خویش آید چیزی نوید آید و بر
 کار می نوید کنند قدرت خداوند عزوجل و اقباب و ما بر هر یکی را یکخانه داد
 که بوم ازین هفت ستاره هر یکی و هر عملتی سخن در از شو پس آنچه واجب است بگویم
 و حکم کنم بر آن مثال که پیشینگان گفته اند باب مرشس چنین یاد که هفت است
 این چنین کیوان است که او را
 زحل خوانند بنظم آسمان است و بهر سال
 همه آسمان بگرد و و سکر و خشک و خشن
 تراست و می راشش دست است در
 نیمه دو و از ده دست دارد اما بدانش
 دست کار کند یک دست پس گمان دارد و یک
 دست خرطوم پس دارد و یک دست هم
 موش و یک دست تاج دارد و یک دست



باب

باب

باب
 کیوان

مردم دار و آنچه بیکدست کاروی دارد و این شانی است که قلم تاخرو مندان چنان
 بمانند که هر قدری بدین بندها اندر فعل کل کنند و به زمانی و به رستی و به خانه اندر کی بود و بمانند
 آن خانه فعل کل کند اگر بخواهد از ششی بود و دست تاج سوی مشتری و او را چنانکه کند و پادشاهی
 کرد و دروغ زن بیرون آید و دعوت بدو و اگر بخواهد آبی بود و تاج سوی رشت
 و کرد و گشتش هم تنگی کند و لیکن از جهت نقصان گشتن گشت و کی حیوان چنانچه گشتن چنان
 بی برکت باشد چنانکه سبب دیگر کند و آن تنگی از باز داشت و کند و پادشاهی بیرون رود با
 و داد و گور است گوی و لیکن بمانند و اگر بخواهد خاکی بود پادشاهی بیرون آید و در اعظم و باز
 رو و گشت و در زمان بیرون آید و مهر بود و اگر بخواهد باوی بود و طوفان کند و آب چو شش کند
 با یکدست خانه بود و بیکدست کرد و آن بود بمانند از ده انخانه فعل کل کند و بمانند و نیروی آن خانه بود
 کند و اثر پدید آید و خوشان بماند و دست شود اگر چنانکه هر دست بی برکتی بگوید در از شود
 و چون اندکی راه باز یابی پسند باشد پس که ماه کردیم و آنچه می آید همی گویم بمانند از هر مشتری
 مشتری و دیگر مشتری و او

المشتری



کرم و تراست و در شش هم فراخی و به همایی
 از وی است و او را چهار دست است و در پستان
 بهشت دست دارد و او را چهار دست کار کند
 بیکدست تاج دارد و بیکدست کوه دارد و
 بیکدست کتاب دارد و بیکدست شمشیر
 و بهر دستی کرداری نو کند چنانکه بکفتم پس
 یکدیگر چنانکه بوقت بیرون رود و در میان
 و آنچه حکم ایشان و جنب کند بگویم

المهری و دیگر ستاره میخ است و وی کرم و خشک و شوم و نحس است و چون نحس
 میخ بگفتند و در سعد است و نام تمام کار است و او را چهار دست است و بیکدست شمشیر
 و بیکدست التشر دارد و بیکدست سمر بریده دارد و بیکدست شرب دارد

المیخ

تصویر مرغ



تصویر الشمس



الشمس

الشمس و دیگر اخترهاست و بر ستاره کائنات
شاه است ملک است و تمام کار است و تمام کننده است و محسوس است با سحر و سحر است
با خمس و قوت تمامی و راست و هر اختیری که بزیروی است نور از او گیرد و هر چه بزیروی
از وی قوت یابد و تو اندر گرفتن و فعل کردن با هر چه او را شش دست است یک دست
دارد و یک دست که هر دو دارد و یک دست تاج دارد و یک دست کتاب دارد و یک دست
دوات و قلم دارد و یک دست آتش دارد و هر دستی دو خانه را گرفته و هر گونه که رود

و سب و پایی خود با خود ببرد چون با کیوان
ایستد و آنرا بسوزد پس با عیب یابد آورد
الشمس بره ناپسند او را گویند بتاکی
زهره خوانند و وی سرد و تر است سعد
است تمام تر سعدی ولیکن بنده آفتاب
و قوت از وی پذیرد و لهو و شادی و طرب
از قوت آفتاب است هم از قوت عطارد گرفته است

الزهره



پیر بتی خوش اوزی و آراستن خربازوی کرده است و بر چادری است بیکدمت که در دو پیکدمت
 تاج دارد و بیکدمت جامه و پیرایه نان دارد و ساخته دارد و بیکدمت شیر دارد و کونند که بکنت دست
 خون الود است بر شال می تپا که و نیاد دوست دارد یکی دست رنگین یکی دست بخت
 و عاقل را این قدر کفایت است و بهر دست که از جای برارد چیزی نوید آید و لیکن
 یاد کردیم این حسن را بهر درازی

الطیاد



الطیاد و دیگر اکثر عطار و است
 و او سر و خشک است و خشن است و
 و ازین آفتاب و رتر تواند شدن او سه
 دارد بیکدمت و دوات دارد و بیکدمت قلم دارد
 و بیکدمت کاغذ و خوشی می میای است و
 سعادت می قلم و کاغذ و آفتاب را می میای است
 او از جای دیگر است و لیکن بخت خشن است با
 سحر سعادت تا بگذردم خاند بود و بگذرد و چون بگذرد



القمر و دیگر اکثر ماه است و او سر و
 تر است و قوت پذیر است از آفتاب
 بفعل پرون رونده است و زود رونند
 است و بجای بیکدمت رسول است و
 بدسترنده و خبر آورنده و برنده است
 و با آفتاب تا یکبار کیوان کرد و آسمان بگذرد
 وی سید و شصت بار باز کرده بود
 و بهر جانی بدست کرده و خبر برده و او زنده بود
 و بیشتر سخن بوی اندر است و او چهار دست
 دارد و شش روی و بیست و شش دیدار کند
 و لیکن نامه بان است و دوستی او تا پایدار و کار او تا تمام است و میل او بخداوند است

القمر

اگر باز دارند بود که از مراد او باز دارد و اگر نه آنچه که تمام کند و امیر شهاب عالم از دست
کار دول بروی است و او نیز دیکر قرآن نشان است از اختران باید نیم کاره باشد
و بسبب بی راهی و بیستاره را اندرین آسمان دو خانه است مگر آفتاب و ماه که
هر یکی را ازین دو خانه یک خانه است شادی و غم را و اگر چونی و چگونگی هر یکی را یکویم
در آن که دو و از مراد شاه باز نام باب باز نشن بدینچه مراد شاه فرمود که جاوید
و بیکی که آگاه باشد شاه ما که بدین نزد شتیم و تاریخ از روزگار وی یاد کردیم که پیغمبر
است ازین و تاریخ طوفان از کاه فریدون هزار و پانصد و چهل و پنج سال گذشته است
این قرآن که نزد شت پیرون آمده باده اسفند نهم سال هزار و شصت از تاریخ شاه
فریدون و صورت قرآن پدید کردم اندر برج سرطان بود و طالع و مویا فتم پست
و چهارده دقیقه و خود و اند طالع بامشتری سرطان یافتیم پست و پنج و درجه و پنج و پنج دقیقه
و آفتاب را در محل یافتیم لظ درجه که دقیقه و



زمره باشد یافتیم تیره درجه و پنج دقیقه
برج البقر یافتیم تیره درجه و چهل و
شش دقیقه عطار در اینجا بود و درجه
چهار و چهار دقیقه و تیره را نیز یافتیم
پنج درجه و بیست دقیقه و دست محل که
پل گران دارد و بسوی مشتری دارد و

دست مشتری که کتاب دارد و بسوی مریخ دارد و دست مریخ که آتش دارد و بسوی
آفتاب دارد و دست خورشید که تاج دارد و بسوی ماهی دارد و ماهی از
دستی که خانه زنان دارد و بسوی عطار دارد و دردی بسوی خورشید دارد و مریخ بخنده بود
و دلیل که بر تمامی دین و درازی روزگار دین و سعادت وی هر جای و سوزی یافتن
برخا لقان این و ماندن دین وی چهل و سه قرآن و این هشتصد و شصت سال
بود و در این مدت هیچ کسی نیاید و روی و اندر جای پیرون آمدن وی اگر چند

باب

لظ
زمره

میریخ
عطار
فتم

بنور دوست خرطوم پل زحل سوی ریش است و دست کتاب ریش سوی مرتخ
 و دست سر بر پیرنخ سوی آفتاب دست کتاب آفتاب سوی زهره و دست تاج زهره
 سوی عطار و عطار در وی پیرنخ دارد و ماه با خداوند خویش بجا بود و دلیل کند که آنروز
 سال بر تابد که از آن قسطنطنیه گذشته بود و پیران آید و بر هفت اقلیم بگرد و فریاد
 همه را مقهور کند و نیمی نوارد و آتش خانه ها ببرد و پیران کند و محراب جای دیگر کند
 بر حاکم رسد و ابد از خویش بگذرد و کاری کند و ده شهر نو بنا کند و در و ان انجام بجا کند
 آخر عمر کنان غریب باشد و ملک بدست یکی افتد از خراسان و آن مردنه از شعله
 بود و بالا در آن رویا چهره و پیوسته ابر و بر پشت علامت دانه دو پیل میل سوی
 دین ز روشنی دارد و میل سوی پادشاهان پشتر دارد که بوده اند و کشت و گیسو
 اما دان کند و میت و پنج تن از تخمه وی پادشاهی بنشیند یک از دیگر بر و رسم بد کند
 تا آخر وقتی که از آن خوشتر نباشد و شانزده قران گذشته باشد و شانزده قران سیصد
 بیت سال بود که مردی پیران آید از کوه از تخمه ساسان بسال بر نا و بخرد و بر رک و
 بگوید ان وقتی که قران بسبب اقد و قوت زردشت باز آید از آنکه او تا قایم و باطل عمل بود
 و طالع قران پیران آمدن آفتاب باشد و بخانه خویش ماه با او و عطار و زهره
 بجز او ریش و کیوان بسبب و پنج بجل از دانش و هنر بجا می بود که صفت توان
 کردن و دین زردشتی باز تازه کند و رسم های رفته باز جای آورد و سال وی از کفن
 مملکت تار حقن از عالم سه قران و ثلثی نوبه مهر و پادشاهی بنشیند بر و بهرام و بیال الله
 و کثر ریش باشد و نیکی روی باشد و نام اندر خود پیدا دارد و بر روی علامت دارد
 و آنرا او کشد و زنده کند نام پور بابک و تازه کند دین زردشت و خانه ها و یک دینا خرا
 کند و بسیار اختلاف پیدا و دین ترسانی کم شود و دین زردشت قوی شود و دین
 سترج شبان تیره گردد از خانه ها باز فراوان گردد و مؤبدان و دانشمندان با خبر
 شوند و ملکند و یک بار و باز از تخم کیوان رسد از برای طالع با طالع میزان متفق باشد بطبع
 اختران و چون کیوان و ریش بشو را نیند و طالع جوزا باشد و خداوند وی بخانه و دین

۳۲۰ روی

۳۸۶
 شست ماه زیاد
 بتاریخ روی

سلطان بهرام بجوت و دست تاج را شش سوی برنج بود و دست آتش برنج سوی مهر بود
 و دست خاک خورشید سوی زهره بود و دست شمشیر سوی عطارد و عطارد
 رو سوی شتری دارد و ماه باقاب نکرده بود و کلیل کند که مردی بیرون آید از تخمه
 و تمام اندر قرین بدو پادشاهی بخرد و همه مکان کشور و آنچه کند و دین و هواداران
 سرخ شبان غراب کند و شهر ایران و پارس بخرد و در زندگانی او یقین و بیم باشد
 و انداختن پس بود و سیاه رنگ بود و یکدستش پیکار بود و آخر هلاک شود بدین
 وقت که زهر باقاب کرد اینجانه شتری که حوت خوانیم زهره بخانه شرف خویش بود
 هلاک کند شش و آن جمع وی همه پراکنده شوند و کسی نماند از خاندان و می بقول
 آنکه قران بخانه زهره بود و ناسید را بر امر خانه خویش بخانه دشمنان او چون باقاب
 کرد و آید فصل آن کند که او را هلاک کند و قتل او گشته کند و جور او از جهان بردارد و از
 پس او چهار تن بدین ملت او بشینند و لیکن پس ناپایدار نباشند که بر و بیشتر حکیم
 کند آنجا قران کند اندر قوس و زحل دست تاج سوی شتری دارد و شتری
 دست کوهر سوی برنج و میرنج دست آتش سوی خورشید و خورشید دست کتاب
 سوی زهره دارد و ماه روی بخند و خویش دارد و عطارد و رو سوی او دارد و بدو
 نکرده باشد و طالع آن قران جایی باشد و کلیل کند که پادشاهی بیرون آید از اقلیم شمر زکرات دریا و دشت
 کند و اجابت کند شش و از فرزندان آن تخمه دراز کوشان باشد و پیش از بیرون
 آمدن وی پنج علامت بود پادشاهی ملوک و طوایف را کرد و بر زمین سیراف
 کمری پیدا آید بزرگ تراز پسلی بود او را پر شد و مردی بیرون آید از زمین قورن
 و ملک بخرد و از هندوستان سیاه آید و خانه او در کشتب آن کند به پنج
 چون این علامات میدید آید بدانکه آمدن کرد بود که او را کرد و دراز کوشش گویند
 و مردم بدین او اندر آتشد و بطوح برو کار راست شود و او مردی بود کرد روی
 و تنک ریش و جامه پشیم دارد و مملکت این جهان رنجت نکنند و دخت
 باوقوی بود و سرگاه که او دخت کند همه او را اجابت کنند برائی بزرگ دارد و بلا

روم بجای بیت او کرد و هر کجا او برسد او را تبع پیدا کرد و کلیسا آبادان کند و چون بکشت
 زدن فرماید و با آفتاب قوت تمام پذیرفته بود تا آنجا که که مرده رازنده کند و عمر او
 دو قران و چهار یکی بود یعنی چهل و پنج سال و از قران ستاره کان اندر قوس شش می
 دعوت وی تا تائیمت سی و چهار قران بزارد از آنکه شتری و زحل او را نکند
 کند آخر چون مهر بخانه کیوان بود بجدی و زحل ششم خانه طالع بود یا مرغ و کلیل
 که مردمانی از گروه سرخ شبان با هوادار وی را بردند کنند برگزانه آبی و آب
 او دین او بسیار نباشد و دعوت او بمیان روم بود و دین او بشهر ایران
 و از پس او دین او غریز و بر رک شود و بسیار کلیسا سازد و خانه دشمنان و بران
 کنند و بسیار تخلیط آید اندر خانه رز دشتی از سبب دین ایشان میان
 داران زرد دشتی و ایشان هر بابا بود بسیار و از برد و کرد بسیار کشته شود
 و پادشاهی از ایشان با ایران آید و ملک بکیر و ملک ایران با سیر کند بدین
 وقت که طالع سال میزان بود و قطار و بافتاب و مرغ بخانه دشمنان و شتری
 راجع و زحل بدو ماه و با زحل بود و نور شید بیزان بود پیاد از روم و مملکت ایران
 تا اوقت که این گواک در نجو است بدراستند و آفتاب بخانه حل آید شاه ایران
 روم را بیکر و خلق را از ایشان هلاک کند و او مردی بود بتن ترازم ازیدر سو و هم
 از مادر و ملک زاده باشد پیاد و مملکت بیکر و اوقت که اختران قران کنند
 بیزان و بسیار خلق را از دشمنان خویش هلاک کند و دشت تازیان بشیرد
 کند و بر همه ملوک جهان خیره کرد و اندر روز کار بسیار عجایب پیدا یابد از اقلیم
 چهارم و پنجم آنکه هفت سال اندر اختران را در برج عقرب اندر خانه بهرام مرغ
 بخانه خویش بود و ماه باوی و خورشید بجدی و زحل بجای طالع باشد و
 طالع ساعت قران سرطان بود و کلیل کند که بسیار عجایب پیدا یابد از
 اقلیم چهارم و پنجم مردی بیرون آید دعوت کند خلق را و اگر دین نهند و دعوت او
 بچین و ماحین بود و هر جانی بکشد و نامی بسیار بر آرد و رسم سرخ شبان با هوا

خبریت

۶۶
روی

دلیل کند

حکایت

قران

تافنی
نقش

و از آن ورار کوشش بیرون آمد و سخن نیکو گوید و تن خود را پیش از مردمان نماید تا مردمان
 بخوشتن فرقی کند آخر خویشتن با ناپدید کند و بسیار قوم مانند او را و دعوت او را بسیار
 برداشت کند و پنجاه و سه قران بردارد و آن بکثیر از شصت سال بود و چون این مدت
 بگذرد و کم شود دولت وی و از ایشان کس نماند و بسیار ملک جویان پدید آیند و
 بر کس قرار نگیرد جز بر ساسانیان و از تخم ایشان هست و هیچ کس مملکت نشیند
 از پس دیگر و هر یکی را دیگری کون بود انگاه قسمران افتد ستاره کان
 بخوارخانه عطار و دو طلوع انوقت شور باشد و اقاب بجل و مرغ نیزان بود مقابل ملک
 قران ماه عطار و یکجای بود بخت اندر و دست تاج زحل سوی شتری دارد
 و شتری دست کتاب سوی مرغ دارد و مرغ دست کار و و شمیر سوی همی دارد
 و مهر دست تاج سوی زهره دارد و زهره دست گوهر سوی عطار و عطار دیامد بود
 روی سوی خداوند خویش گزیده زحل دلیل کند که مردی بیرون آید از اقل خیم مردکا
 می آید بود و ملک بگذرد و رسم و این نیکو نهند و دشت تازیان بدست خویش گیرد
 و دعوت بزرگ نهند و اندر روز کاروی مزدک نیره که بیرون آید و بسیاری تباهی
 کند و نشان او آن بود که ملک از دست آن ملک بشود و می آید بدست آید پس
 قران افتد اختران را اندر خانه عطار و دو ماه باز هر بود بجل اندر و اقاب بخی
 بود و عطار و بقوس دلیل کند که مردی بیرون آید از کرانه هندوستان و بهری
 شهر با یکدیگر و بر دین بر بهمن و از فرزندان کشواد بود و از تخم خاقان بود جزوی بدین
 مادر پس خدای عو جل او را ملک کند بدوست بهرام که رواندان پنج پادشاه بیرون
 آید هر یکی از گونه دیگر و مملکت بر کس قرار نگیرد و ضعف بکار تخم گیان اندر آید چون
 چراغی که روشن نماند باشد و هر روز قدر و منزلت کبر باشد و دشمنان بیشتر و آن
 مؤبدان همه با خیانت باشند و دین ترسانی بسیار کرد و و کلیسا بکند و اند
 مایه بدین بهلوی نقصان افتد و بدین میان اندر بسیاری ملک جویان پدید
 آید با قدر بزرگ و لیکن کس را قوت نبود و کارشان تمام نشود و پس اختران کرد

نینجانه زهره اندر آفتاب با عطر ام بخانه عطار باشد و دست تاج کیوان سوی
 مشتری باشد و دست کتاب مشتری سوی مرغ باشد و دست سربریده مرغ سوی
 آفتاب بود و دست خاک نورشید سوی ناپید باشد و دست جامه زنان زهره
 سوی عطار باشد و با بخانه خویش نکرده بود و از زحل بازگشته بود و دلیل کند که
 مردی پروان آید از اقلیم دوم از کوهی برگران دریا به پادشاهی مردی مجهول بن
 قوی و دلاور و سوار و شهادت کند و بزور خویش دین خویش بگردان اهل زمانه
 اندر کند و دین وی با قلم چهارم و پنجم رسد کارش بزرگ شود و قران ده روز کم
 بود و مرکش برین فخر رستان کند بر کوهی که بران کوه ستورش پای خطا کند
 و دعوت وی و چهار قران برداشت کند تا باز **قران** افتد آخران را اند
 برج بادی که اثر امیزان خوانیم و طالع وقت خوت باشد و آفتاب با عطار و انجا بود
 و عطار در محرق بود و ماه بمقابل طالع بود و زهره بخانه خویش و مرغ بخور بود و دلیل کند
 که پادشاهی پروان آید از اقلیم پنجم نامت آمد و زور و خویشتن را اینکوترین رو نماید
 و اندر دین زردشت زیادت کند و نقصان نکند و نام مزدکی بود اندر آن وقت
 پادشاهی از تخم کیان شود اندر آن روز که زوین زردشتی ضعیف کرد و واندک روز
 کاری پادشاهی بدست پیکان افند آخری رنجی باز آید باز تخم کیان و آن پیکان
 ملک بجام خویش باز بدو آنکه ملک بدو زهره بهرام نام بود و آن مردی که
 ملک گرفته بود مردی بود سیاه چرده و سرخ چشم و کشتن ابرو و دراز گوش از آن
 قبل دست فرط هم پهل زحل سوی مشتری دارد و دست کوه مرش سوی مرغ دارد
 و دست شمیر مرغ سوی آفتاب دارد و دست جامه زنان هر سوی زهره دارد
 و دست پیرایه ناپید سوی عطار دارد و عطار در نگاه زحل دارد و بسیار عجایب پیدا
 آرد و ماه با عطار دیدار کرده با مرغ پیوسته آن پروان آید دین نایاب دارد و مرغ
 کارش نهر شود و آن دعوت تاجیز گردد و گوید که من از رفته کاغذ از آن قبیل که
 مشتری دست کتاب سوی مهر دارد و مرغوی یکقران بود و چون دعوت کند کار را

دلیل کند

قران

دلیل کند

قرآن

وکیل کند
نوشته خوان

وکیل کند

تحریر می
مصطفی

سیاقصان بومنا و قرآن شد اکثر از این قرآن اند بر ج با دی از طالع قرآن شان و سال گذشته
 بود که قرآن افتاد آخر آن را اند راست و زحل هم موش سوختی دارد و شتری دست
 تاج سوی میرنج دارد و میرنج و ست شمشیر سوی آفتاب دارد و آفتاب دست کتاب
 سوی زهره دارد و ناپید دست کوهر سوی عطارد و عطارد رو سوی کیوان و کیوان رو
 کرده بود و ماه با شتری بوده باشد یکجا و دلیل کند بر تهای کار و نیکوئی و روزگار
 و پادشاهی عادل پس قرآن افتاد آخر آن را بجانده میزدان و خداوند طالع اندر نیمه
 نشانی دهد خاصه از دشت تازیان که طالع قائم اندر طالع قرآن را و طالع پروان
 و دلیل کند که مروی پروان آید از فرزندان با شتم دال گشتی مروی ندر از پروان
 و نه کو تاه و نه سید و نه سیاه خوب روی و خوب کوی دعوت کند و بر بالشت
 باشد و بر غم دین خویش بگردن مردمان اندر کند و دعوت وی بر هفت کشور برسد
 و اندر بر تان مایل بود از آنکه خداوند طالع وی زهره است جفت و خواست دولت
 دارد و فرزندش نبود اگر بود ماده بود از آنکه دست کوهر شتری سوی بهرام اند
 و قوت زهره را بود و هر روز دیش قوی تر بود و زیاد تو بود و پادشاهی از مکان
 قدیم بستاند و چهارده ملک معروف را مقهور گرداند و پادشاهی از تخم کیان و
 اسکانیان و از تخمه امدان و از تخمه دوان و از تخمه مادان و از تخمه زردشت و
 از تخمه سیلان و از تخمه لیسان و از تخمه نشان و کو دکان و هیودان و اصبهان مرد
 و مکان را مقهور کند و بجای تاج و کلاه عمامه دارد و اگر هر رسمی که ایشان از بزرگو
 سخن دراز کرد و هر چند بگوید ناکفته که رسم و کیشش از ما کس نتواند بدین و ناچیز کرد
 بخزایشان و آتش خانها را ویران کند و موبدان را بملک کند و پادشاهی و رسم
 با برزند و هیچ آئینه با آن ننگند که ایشان کنند نه سرخ شبان با هوادار و نه
 دراز گوشان و نه مزدک کس آن ننگند که ایشان کنند و دولت و فرخی ایشان
 با ندسی و پنج قرآن و آن بمقصد سال بود و آن مدت دین ایشان زیادت بود و کار
 ایشان بقوت بود و هیچ نقصان در نیاید و فرزند آن چون بطالع قرآن نکرند آن

خارج بدان است آسان بود طلب کردن و بجا آوردن آنچه باید آمد و حکم کند لشمار و دستهای
 اختران که قشمن تسلیم بدو اند بسیار راز هست و علم کسی که چو نیده باشد بسیار دان است
 از چو کی بر آید و عمر و زنده کافی وی و نامش هر زامی بود و زنده کافی وی ستران و
 شش یکی بود از گاه زادن تا گاه فنا از برای طالع مولود وی میزان آید و خداوند خاند
 بر سر نخ بجا نیست بود و دلیل کند که از پس وی بدین خلل اندر آید و بر تخته وی بدین
 بیرون آید و مصر بدین وی و بدو همگی و فرزندانی وی می کشند از آن
 قبل که مشتری دست کو بر دوست کتاب و دست و سوی کیوان دارند و
 رحل بهر آید بدین دلیل کند که اندر حقیقت ایشان سستی پنی و ازین بنامند
 کنند و حقیقت را ای که کنند و فرزندانش را بکشند و انباز وی و فرزندانش
 نقصان کنند و دین می سپری شود و بجای کت منار کنند و بجای چوبک بانک
 نماز کنند و بجای آتش خانه مرکب کنند و پیش از آمدن وی پنج علامت بود
 تخت بر آتش که اندر خانه های کهن بود و میر تا بحال چهاره کی آتش از دواش
 خانه با هر و زنده و دیگر نشان آن است که پادشاهی بدست زمان و کو دوکان
 افتد یک از پس دیگر دیگر آنکه در بای ساوه خشک شود چون نشانه ای می باشد
 وقت بیرون آمدن آن مرد است که دولت از ایشان و مانند ایشان بیرون آید
 دین وی ندر یفتن اگر چند مار انا پسند بود و چون گرد آمدن باشد اختران را
 بخانه خاکی آید و نور خداوند طالع زهره باشد و صاحب قران رحل بود و ماه
 بخانه ششم بود و زهره با ثواب بخانه یازدهم بود و میخ بخانه هفتم و عطارد و میران
 و واجب کند که از پس این بنمیه قوم وی طاعت را دوست باز دارند و
 بر یکدیگر بجهت کنند بخون مردمان بی دین بملکت گردد و از دین خویش نام بر کنند و باوصی وی هر
 کند و حق از وی بماند و بملک بشنند و از ایشان بسیار کشند و از تخته داد و وصی آن
 دو پسر باشد یکی را زهر بکشند و آن یک را در زینتی که با نوقت و زینت و گویند با نهاد و دو تن فرزند
 و جدران به و داران شش بکشند و در دین خویش نام پسند کنند و شتره ایشان دی سونی ناک و پیوسته

نسخه
 حضرت ابوبکر
 از حسن بن علی
 از محمد بن علی

ابرو و بتن لاغر و از عروسی پشته گذشته باشد و اول کسی که با وزیر آن پنجم
 کند و بود و بگوید تا بناتق آن جایگاه را زیر و زبر کند و بسیار فساد پدید کند بدان
 روزگار که خداوند طالع کیوان است **دلیل** کند که برخواهد حق یاری کند و حق
 بخداوند حق را رساند هلاک شود مگر و حسیله و زرق کند بد آنچه کند و چون چند
 افعال کند نتواند و بسیار روزگار بر داشت کند در بهر حالی که باشد درین ایشان دست
 قوی گردد و درین زشتی ضعیف شود و نماند وین ماکر اندک مایه مردم و آنکه
 ساد و پاژد به و ملک بدست غریبان افتد و شیند فرزندان جگر خوار یک این
 و یکریست و چهار تن بد آنکه آخر ایشان نیک را می کند و بسیار گونه محنت باید دید
 ترین ایران خاصه بخراسان و طبرستان و ملک بایدست مردی شود که
 شیم تن باشد و از پهلوی وی یکی کم بود و فکرش می بزبان بود بکشش
 اندر و مملکت از خروان بریده شود و بدست غریبان افتد و چون چهار بار قران
 تمام شود اندر خانه خاکی **دلیل** کند که نجم قران قوت مردمان عجم را بود مردی
 پیرون آید طالع وی جدی بود و آنجا بپیران بود و ماه و زهره باسد باشند عطا
 بسند بود **دلیل** کند که مردی پیرون آید یعوب و آن عیب بر روی داد
 و از بهر آن عیب برده بر روی سبده و او را بدان لقب خوانند و بسیار خنق را
 هلاک و تباه کند و آخر خوشترین را هلاک کند و از متابعان وی کسی نماند و هم در آن
 مردی پیرون آید بدان سال که نخستین آمده بود و لیکن ناپایدار بود و از آنکه او داد
 ناپایدار است و ناستوار است و خارجی واجب کند که یکی بیاید با قلم خنجر
 یکی بپند و ستان بناجیت سر ندیب و از قبل آنکه طالع جدی یافتم واجب گفت
 که قوت افرد را بود که از پند و ستان آید و کاری بزرگ شود و مردمان او را
 گردن نهند و آنرا که از اقلیم خنجر آید کس قبول نکند و کاریش سست بود و کس
 براو گردن نیاورد و حدیث وی خواند از ندو لیکن دعوت هر دو بر یک گونه بود و خلق
 بخنجر می و شادی دعوت کند و بردست فرزندان مهر از هلاک شود و مردی پیرون

دلیل کند

بنی امیه

یزد کرد

دلیل کند

دلیل کند

آید به یادشاهی از زمین اصبهان و زمین مغرب بگیرد و پادشاه دید اندران برود
 کاروان پادشاه اندر خوشترین وقتی هلاک شود و نیز بدان قران که یاد کردیم ترکی
 پرون آید با سپاه بسیار پنج و عذاب پند از فرزندان و کسهای با شتم و دال
 کشی و آخر هلاک بشود از گرانیم و زمردی پرون آید با سپاه بزرگ بدان وقت
 که دست کار در زحل سوی میخ دارد و در میخ دست سرب بریده سوی مهر دارد و افتاد
 دست رود ایش سوی زهره دارد و ناپید دست کتاب سوی عطارد و نرود
 با قباب دارد و با قباب بود و ماه بمقابل قباب بود اندر این قران واجب کند که
 بیست و پنج تن پرون آید با فعال و بدست هر یکی از ایشان بازی دیگر باشد
 اگر حاجت آید کسی را که حال هر یکی را از ایشان بداند و چون این کتاب من
 سیاف و آنچه شمال دادم از مخی این دستهای ستاره کان بداند و نگاه دارد
 و بخرد تواند دانستن چگونه هر یکی چه من اکنون برانیده را یاد کنم سخن بسیار شود
 و از آنچه مراد است باز نام ازین سبب مختصر کردیم و هر مردی را که دانی از دیار
 و دولتی نو گیرد گویم و از دیگر احوال دست کو تا به کنه حالتهای عالم را کس تنهای
 یا نتواند کردن و صفتش تمام بخت پس چون قران گذشته شری باز حل
 بر ج کمان اندر و طالع ان قران جوزا بود و خداوند وی با مهر بود و از اختران
 اندر گذشت بود و میخ با سد بود و آفتاب بجل بود و زهره بخانه خویش بود
 میزان و ماه با او بود و عطارد روی سوی آفتاب دارد و مهر دست ایشی سوی
 ناپید دارد و بهرام دست شمشیر سوی کیوان دارد و کیوان دست پیل
 سوی راش دارد و ماه با قباب نگرفته بود بدستی واجب کند که هر
 پرون آید از جا بجا بی که از تخمه ملوک بود بروی دین با رج و مردی بود و
 قد و بسیار گوشت و بسیار رمی و فراخ پیشانی و بسیار خال و ریش
 علامت دارد پرون آید و مملکت بگیرد و بهانه فرزند هر از مای سعت کند و
 ملک بدان کس سپارد و از دست فرزندان جگر خوار پرون کند و گیسو

۱۲
 ی نبیاس

خان است

فرزندان هشتم و دال کشتی باز جوید و آن مرد که مملکت بنشیند راز روی بود و
 مجرب بود لقب وی آبله روی و خونریز بود و در انشای بود و پیروده بود و بد بود در
 مملکت مایل بنیت خویش خیانت کند و سه هزار مرد از فرزندان همراهی می کشد
 تا مملکت بر خویش تن راست کند و آخر بطاعون بگرازد و آن پس بنشیند
 از فرزندان وی از تخمه وی سی و یک از پس یک و آنکه پشت پیروده باشد بهتر
 از آن باشد که از پس وی بود تا آخر ایشان مردی بنشیند بزبان کنکی دارد
 و بتن مجرب بود و از اندام او ناقص بود و بر روی علامت دارد و بدیدار و روایت
 کون باشد و چشمش زرد بود و ریش میگون بود و طالع وی سنبله بود
 روز کار مملکت ایشان و آن فرزندان جلوه خواهد بود که اختران کرد اندازند از
 میان بسیار مردمان باشند که حدیث دین کنند و مملکت جیند و تقصیرات
 دیگر ماعتی دوم اندر خانه آتشی که قوس خوانیم و دست کار در جل سوی شتری
 بود و شتری رو سوی مرغ دارد و مرغ دست سر بریده سوی آفتاب دارد و
 هر دست آتش سوی زهر دارد و نا همی دست تاج سوی تیر دارد و تیر روی
 میگویند دارد و او تا دطالع استوار بود و ماه بخار و ند طالع نکرده بود و واجب کند
 که هفت مرد پیر و نایب هر کس دعوت دیگر کند و بسیار خون بنیاحی بریزد
 از آنکه بدیدم حاصل اندرین هفت و از نکر دم و مردی یک چشم پیر و نایب
 چشم مادر زاد و بر زمین بخار و هند و سید دعوی کند که من خدایم و تر روی مقنع
 دارد و بسیار بر بان دارد و در دانش باقیم چهارم و دعوتش باقیم پنجم بود و
 خون ناقص بریزد و بسبب وی اندر دین نقصان آید و ایشان را بسوزد و با چرخ کند
 و پنج شهر بسبب ویران شود و مردی آید بگوید ما را این دعوی کند بزرگ و چوین
 بر صورتی مردم نماید و جمله اینهمه بگوید و گستان پیر و نایب از آنکه دست اختران چرخ
 بجای نماید می باقی فعال بجای نماید و قوت پشتر او را بود که از زمین هند و گستان بود
 دعوت او پشتر نماید ولیکن برین مانع خبر بود از او و نه شهر و مملکت بدست ظاهر

و بدان

تسخیر

افتد که روی باشند بدو آنچه بدو نیز بدان قران که یاد کردیم از شهر سبز مردی لنگ
 پرون آید و جهان بگرد و یک قرن پادشاهی کند چون بمیرد در میان اولاد او
 فساد پیدا آید و یکی از خمر او بپردازد و ملک هند را بگیرد و پنج سال پادشاهی کند
 و بمیرد و از آن پس از فرزندان وی بحد و مرده صد و سی و سه سال مملکت
 نشیند هر یکی را رسمی دیگر کون بود تا آخر ایشان مردی نشیند بکاره و در مملکت حج
 و مرج و فساد روی و بداد نگاه طایفه سفید بوستان سرخ مو زرع چشم از گروه در آن
 کوشان از کرانه دریا بر آید و مملکت هند بگیرد و تمام بوستان سرخ کند و
 تا چهار قران حکومت نمایند از آن پس مردی از فرزندان با ششم و دال گشتی از آن
 مغرب پرون آید با سپاه بسیار و با گروه دراز کوشان حرب کند و بسیار
 مردمان هلاک شوند و آخر مملکت هند و بوستان کمر و تا چهل سال در آن زمین
 پادشاهی کند و چون کرد این **بخانه آتشی** که او را حمل گویند و آفتاب
 بر طاق بود و عطار و باوی بوده باشد و مرغ بخت و زهره با مرغ بود و ماه با
 بخت گرد آمده بود و دست تاج کیوان سوی مشتری بود و دست کتاب شمس
 سوی مرغ و دست شمس مرغ سوی مهر بود و دست کوهر هر سوی زهر بود و دست
 تاج زهره سوی تیر و عطار و با آفتاب بود و بدو نکرده و ماه از مرغ و زهره اندر
 گذر شده بود و مشتری بهوارایی بند و او تا د طالع قایم بود و لیل کند که مردی پرو
 آید از فرزندان با ششم و دال گشتی کار بزرگ شود و پادشاهی بماند در نسل و تخمه
 یکصد و پنجاه سال و او که در این زمین پادان کند و بسیاری از محافل
 دین خویش بکشور و م اورا کردن هند چون اختران کرد این **بخانه آتشی** که آنرا
 خوانیم و خداوند او آفتاب اندر سنبه با عطار و مرغ مقابل طالع بود و زهره شو ب
 و دست خاک کیوان سوی راس بود و دست تاج مشتری سوی مرغ و دست
 آتش مرغ سوی چرخ شید بود و دست کتاب آفتاب سوی نایب و دست کوهر
 نایب سوی عطار بود و تیر روی هر دو در دو ماه بمقابل طالع بود و کیوان

زهره و شمس
 و زهره و شمس

بخت

کرد

دلیل کند

شاه
 اسمعیل صفوی
 اول است

خواهد پیوستن دلیل کند بسیاری از عجایب که بدیداید از پیرون آمدن لشکر با از روم
 و هند و مملکت خراسان و ایران بدست و یحیی آن افتد و آخرشان مردی
 چشم سیاه چرده و بالا بلند و این مرد یک چشم سیر کرد و بشهری که نشستن گاه
 بهرام است و بدست سامان ملک و سامان مملکت بکیرد و بسیار مردم ملک
 جوی پیرون آیند و لیکن بر کس نماند جز بر تخته آتش و از سامانیان باشد تخت نشین
 نشیند و واجب و سزاوری بخت ملک از ایشان بنشیند و بدست سال و اوست
 هر چه ویران است آبادان کند تا آخر قهران دهم مردیت همگی از پیورده ایشان
 و از جایگاه ایشان و بر ملک شان ستم رسد و بکارشان سستی اندر آید و مملکت
 از ایشان شود و بدست ترکان افتد و برداشت نکند و لیکن بسیار ویرانی نکند و خود
 بدست مردی افتد که خدای غفور جل را دوست دارد و آن مردی عجب بزرگ شکم
 و فرخ پیلو و کرد و عری و زیرک و ساعد و بران چپ علامت دارد و بگونه مروارید
 گون بود و پرورش وی اندر کوه کرده بود و مملکت از ترکان برود هر چه ایشان بران
 کرده باشند آبادان کند و زنی خیز کرد و او گستر و دست بیانه زمین
 کند و رود و سیاه را انجا کرد و آورد و پیش از تخته سرخ که بر چشم وی و فاکس نماند
 بسیار و خراسان و پیش از آمدن او چهار نشان بود اول ترکی سپید در
 و کشاده ریش و بر سر علامت دارد و بگردار باد سپید و هر که پیش وی آید همه برایش
 و تقبل زد و شد آید و بادشاه را برانند و مملکت بکیرد و چون گمان برد که ملک
 او را گشت هر کس آید و باز خاک شود و باز ساز باز آید از پس آنکه نوید شد
 باشد از ملک جدد و کوشش کند و توانی اندر بر سوی تازد و جدمی کند و کاشکی عیب
 او را ندیدی که بر دست عرب هلاک شود و دیگر نشان آمدن مردی بود که پیرون آید
 از کرانه هندوستان و با سپاه بسیار و کرد و خراسان در آید و همه بکیرد و از آن
 بزرگی خویش و بسیاری سپاه و پیلان که دارد و مردی که خجسته با وی حرب کند و او
 بشکند و پس از آن حرب بکند و آخر بردست کوهی هلاک شود و آن مملکت بدست

از آمدن افغان
 بایران

که چه سرخ
 از پیرون
 از آمدن شاه
 بغار و زانند

کسی افتد قش یا خنث و دیگر علامت آن بود که پروان آید مردی از زمین اصفهان بلند بالا
 و زشت روی دعوی کند بزرگ که من پدر پدشاه و انجاصرب کند و آن مرد بپاک شوند
 و او کشته شود بدست مردمان هاشم و دال کشتی و دیگر علامت آن بود که آن
 از دریای پارس بنشیند چنانکه در وی کشت بتوان کرد و شهری نو کنند چون
 علامت پدید آید انم پدید آید و پدید آید که زمین آبادان کند و داد گسترده خاصه آن
 و شهر توران صلح گمانه باز یابد از گوه و بدویشان دهنیکونی کند و عروسی دو نفر
 بود و پنج کی از قران **قران** افتد اختران را اندر خانه خلای که او را
 سنبله خواتیم پس او ناچیز کرد و از حجه او کس نماند و پادشاهی بدست رندی افتد که
 از طایفه ترک و از ناحیه ایران بود و در سبهای نیکو بند و دیشش قوی کرد و چون
 مردمان هاشم و دال کشتی بر جای باشند و ایشان راستی نیاید چون
 قران افتد سنبه و طالع آن قران عقرب باشد و دلیل کند که مردی پروان
 آید از اقلیم چهارم و دعوی کند بزرگ و گوید من یزدانم و کارش بزرگ کرد و او
 کشته شود بدست پور هاشم و دال کشتی و او مردی بود که نام او بزرگ شود و
 پایدار نبود و هر گونه عجبها نماید که کس حکایت نموده است نه از پیش و نه از پس و
 از پروان آمدن تا بپاک شدن او یک قران کم ده روز بود پس قران افتد اختران را
 در برج جوزا و خداوند طالع اندر عقرب بود و چهار قران گذشته بود و ماه و پنج
 بجل باشد و نه برهه سرطان و اقباب بخت و عطار دبا اقباب بود و دست خرم
 پیل کنوان سوی رامش بود و دست رود رامش سوی مرغ بود و دست شمیر
 بهرام سوی مهر بود و دست خاک خورشید سوی نایب بود و دست کوهر زیره سوی
 تیر بود و تیر روی بهرام دارد و محرق خواهد گشتن و ماه و بهرام بقابل اقباب
 آمده باشد و دلیل کند که مردی پروان آید سبزه رنگ و که چشم و پای چپ
 لنگ بود و دعوی کند که آفریده کارم و عالم بگرد و بر همه دنیا غلبه کند و همه دین
 در آن را مسخر خویش کند و هر که بدین اندر نیاید او را بپاک کند و بر همه کشور

کریم خان
زید

مراد از
از کاف محمد خان
است

خاقان
مغفور علی
شاه

از کاف محمد خان

مراد از
محمد شاه
است

مراد
ناصرالدین شاه

پادشاه بخت تازیان که برین تواند پس او ملک شود و از پس او از شهری مردی پادشاهی بشیند و
 رو و نیکو سیرت و بسیار ویرانیا آبادان کند و در نزد چون و از جهان شود از پس او چند مردی پادشاهی
 از زمین ایران ملک و طوایف کند و جایگاه ملکانشان فرمان دهد و آخر آشوب افروزان و دین دراز گوشان پادشاهی
 کرد و مردمان پسر پادشاه و دال کشتی مقهور کند تا آخر یکی بیرون آید از فرزندان
 او و جهان را بگیرد و باز مرگها آبادان کند و جهان از بدی پاک کند و بانگ نماز
 کند و عمر اوسه سال بود و از عالم برود و عالم از آن بماند و از شجره او بشیند از
 پس او بمشاد تن و همه بر رسم پدر و نذ بسیار عجایب باشد بر روزگار ایشان
 از پسرون آمدن حربها و لشکر با و پادشاهی اندر جایگاه ایشان بماند با قصد
 پنجاه سال هر که فرمان ایشان برد ملک شود تا آخر **فرمان افتد** آخر آن
 برج اچمی و مرغ بچمدی و ماه بخت بود و مرغ بچمدی و ماه بسند و دست پهلوان
 کیوان سوی رانمش دارد و دست کتاب مشتری سوی بهرام دارد و دست
 سربریده بهرام سوی مهر بود و دست خاک مهر سوی ناپید بود و دست کتاب زهره
 سوی تیر بود و تیر سوی مشتری دارد از حد کیوان اندر گذشته بود و لیل
گفت که آن پادشاهی کوچکی خورد افتد نام او سمندان و حکم بدست
 زنان افتد و فتنه و آشوب بر خیزد و دشمنان پادشاه از مهر سوی روی آید
 نهند و ویرانی کم بود که بایران اندر افتد و سپاه بایران آید و بسیار کشتن بود و از
 هندوستان سپاه آید و مندل شاه ایشان بود و ملک بیکبار بگیرد و از زمین کرمان فرموسان
 و همان سپاه آید چون از قران یازده سال بگذرد مردی بیرون آید که او را طالع بسند و
 مشتری بهره دارد و مردی بود و سکون رئیس و بقدر سیاه بود و نیکو روی بود
 و از گوی بیرون آید و مردی و زور مملکت بگیرد و رسم و آئین نو آورد و بسیداد کند و
 ملک و طوایف را مقهور کند و پادشاهی بخت کشور بگیرد و هر چه سپاه پیش او نیاید
 و نایستد و بسیار نقصان و غارت آید در دین خمس هر از مای و از فرزندان او
 چهل مرد را بکشد و جهان بکم بود کی افتد و ویران شود و چون او بمیرد یازده

تن از فرزندان او بنشیند یک از پس دیگر هرگز که بدتر بود تا خلق جهان باشند
 که مرگ باز زوخواستند از جور تا باز قرآن افکند ششم قرآن اندر خانه انی و خداوند
 بخت بود و آفتاب بمقابل طلوع بود و عطار دو ماه هم انجامباشند و هر چهل بود و دست
 تلج کیوان سوی شتری دارد و دست کوه شتری سوی مرغ دارد و دست
 التلج مرغ سوی مهر بود و دست تلج مهر سوی ناهید بود و دست کتاب ناهید
 سوی تیر بود و تیر با آفتاب بود و با ماه و تران کرده باشند و مادر روی کوه
 دارد و واجب کند که مردی بیرون آید بطالع اسد از اقلیم ششم زیر که دانا و زکون
 وی بر بیستی تمام جا بوز و خوشی بیرون آید و مملکت بجزد و دین هزار مای قوی کرده
 اگر یاد کنیم که چند کوه عجب بدید کند چنگ کوه نادشاه بدید آید مملکت خوش سری
 شود و آنچه صواب آید بخویم تنگی بیاید اندرین قرآن از رود باز تپا بسیار و بدین
 زردشتی بود و حرب کند هر کجا رسد دین در تازه کند پس مردی زرد موی از
 از فرزندان هاشم و دال کشتی او را دعوت کند و بدین خویش خواند و دین او نیز
 و حرب کند و پوز هاشم شسته شود و مملکت ایران بر کان افکند و پادشاهی بدین
 سی و سه قرآن و ایشان بسیاری آئین نوازند بدان روز کار و دعویا کنند بدین
 و هر مردی که نگاه کنی دینی دیگر دارد و دعوت دیگر کند و اگر جز این بگویم سخن دراز کرد
 تا قرآن افکند آخر آن را انجامد بادی اندر ناهید انجامد و واجب کند که مردی
 بیرون آید از شمشیران از سوی پدر و از تخم کیان از سوی مادر و دعوی کند بر
 و برهان نماید بر بانی که گردان نهند مردمان او را و دین او بطوع بپذیرند و فلک
 خویش از گزند و تاراج گمانه پاک کنند و از روزگار خویش تاراج نهند و آن
 مردی بود بقدر بلند و بموی مقتول و سیاه چهره و نرم و اواز بود و دین برسم دین
 دارد و کسهای دیگر را برسم دین خویش باز دارد و دین خسرو انرا ستانید و بود
 و پس کس نبود که دین وی نپذیرد و دیگر دشت تا زیان دشمن که ویرانجالف
 باشند و از همه آفاق دین وی پذیرند و نام وی سلیمان بود و پیش از این

وی شهر شتر بر زمین رو شود و آنجا نذر بود از نور دینی خشک شود و چون این عمل
 دیدی بنگه و آنکه مراد است که دین بر رسم بازنده کند و دین سرخ شبان با هوادار و
 دراز گوش و مهر آرمای همه خراب کند چه بتین و چه برهان و در دین خویش انبار و
 کارش از پس او قوی گردد و بماندن بادشاهی سیصد و هفتاد و دو سال و در
 آنها همه یادان کند و هر روزی قوی گردد تا باز قرآن اشد اختران را بخانه اش
 که او را اصل خوانیم و زهره انجا بود و خورشید شور باشد و تیر بخور و مرغ بدو است
 دم موش کیوان از سوی ریش بود و دست جامه زنان ریش سوی
 بهرام و دست تمشیر سوی خورشید بود و دست دوات و قلم خورشید
 سوی ناپید دارد و دست کتاب ناپید سوی تیر روی با قباب دارد و بمقابله با
 باز بره بود و بگردانند و خوش دلیل کند که مردی بیرون آید از زمین تا زین
 از فرزندان پاشم و دال گشتی مردی بزرگ سر و بزرگ تن و بزرگ ساق و
 بر دین جانش بود با ساه بسیار و روی بایران نهند و آبادانی کند و زمین
 و او کند و از دادوی باشد که گنایش آب خورد و مردم بسیار شوند و عذر
 باز بر آری کشد و باز گردد و چنانکه مردی بود که او را نجا فرزند بود و نواده خاصه
 اندر آنوقت که قرآن بخور بود و اقباب بایشان بود و کوه و دشت پر از مردم
 شوند و پراز حیوان شود و کتابهای کسان همه بجای آرند و بمان تازه شود و همچون
 عروسی شود و همه کس بدین مهر آرمای باز آیند و خور و آشوب از جهان برخیزد
 چنانکه فراموش کند که چون سلاح باید داشتن و اگر صفت نیکی و او گنیمت کرده
 این زمینگانی که ما بدو اندریم شایان افوشه باشد جهان گشاده است و چون بایست
 دیده است و بندگان را شایان نیک بیکه خوش خوش کند و ان و نیکو کار باشد
 با وی بسازد که اگر او با تو سازد اندوه سود ندارد و اکنون که اسفند مار شد شور
 بهمن به شمنان بر یکار تا ختم شود و شن شود و بکن خواستن و شخت و تاج بهمن
 بسیار دل بجهان فریاند بسیار که جای ما چندین گونه خالی خواهد بود و باینجه

و آن است

دلیل
 مراد
 ازین
 از
 که اکنون غیبت
 دارند

خرمی که ایشان را بود در روزگارشان هم بسزوا بد آمدن پس چون قرآن افتد
 افتد اختران را بنحانه خالی که نور خوانیم و خداوند خانه او انجا بود و مهربان بود و مرغ
 بقرب بود و ماه عطار و محرق بود و دست خرطوم پیل کرمان کیوان سوی مشتری بود
 و دست کتاب مشتری سوی بجرام بود و دست التمش مرغ سوی اقاب بود و
 دست رودزهره سوی تیر بود و تیر محرق بود و ماه ببلبل بود و لیل کت است
 به مرغی که پیرون آید مردی یک چشم با سپاهی اندازد و از ناحیه عرب دعوی
 کند که من پیغمبرم از خدای غر و جل باز گوید که من خدایم و بسیار خلق را با ک کند و پس
 ویرانی کند و از تخمه هزارهای کس را مانند همه کس آب کشد و نام دین تازی کم شود
 و جهان بکم بود کی افتد و زمانه آید از آن سست تر نبود و هر چه از و قلم کرده است
 و قلم بر آن رفته بخران نبود که وی حکم کرده و این مرد بر بانی عجایب آرد و گنجها
 هست پدید آید و برادر و پادشاهی هفت کشور بکشد و ایند غر و جل بنا و فرزند
 و فرزند آن را از روزگار و دعوت و قوت بزرگ شود و چون او بشود فرزند
 او بهمان رسم بنشیند بچاه و شش مرد و رسم آرد پای کنده باز آید و بنده او شود
 بسیار شود و هزار و پانصد پادشاه پیرون آید و اندر مدت او مقصد سیال بود که
 بدست ایشان بود و بحکس باد و لت ایشان پسند نبود تا قرآن
 افتد اختران را اندر خانه ای که حوت خوانیم و طالع خرچنگ بود و ماه انجا بود و
 و زحل بخت باشد و اقاب بقوس و مرغ و عطار بقرب و زهره ببلبل باشد
 و دست خرطوم پیل کیوان سوی مشتری دارد و دست تاج مشتری سوی
 اقاب بود و دست کوبه زور شید سوی زهره بود و دست تاج زهره سوی
 تیر بود و تیر روی مهر دارد و از رنجش مرغ اندر کند و شته بود و ماه مار
 استقبال کند و لیل کت که مردی پیرون آید کرد روی و نیکو نام و شیرین
 حدیث و از تخمه آلان دیگر دوستان مردی بود راست حدیث پیرون آید
 و ملک از این جهانان بر جهان از ستمکاران باز ستاند و آبادان کند

نورانی

زینب

زینب

زینب

و دو بیکر دناگاه میرود و آن سپاه پراکنده شود و حرب و کشتن بود که آسایمی به
 خون گردد و هفت سال یکی باشد و مردم مانند الا اندک مایه و کس را نه مملکت
 یابد آید و در پیشه و نه از کسب کردن و نه از شادی کردن و جهان ضایع و بی
 خداوند بماند سی و پنج سال تا باز مردم تولد کند و یکان یکان پدید آیند و
 ویرانی آبادان گردد و وقت مردی بیرون آید از تخمه سمندان و پادشاهی گیرد
 و رسم نو آرد و پیری و جود نو فرماید و نیک خواه بود ایمنی بود و جهان با جبر
 خوردن و خفتن چیز دیگرند انشد و کار روی نباشد مگر اندکی بنام تسدید
 کردند از دین به خدا بر او پیغمبری را بحقیقت دانند و سه قرآن و کمال این
 پادشاه برید پس میرد و از پس او چهارتن از تخمه او بنشینند و آخر شان یکی بود که
 پادشاهی بسبب او نیست شود بقرانی که اختران را بود بخانه او اول از جوت
 و خداوند خانه با کیوان یکی باشند و طالع آن قرآن اسد بود و مهر تیر بخا
 بود و ماه بامریخ بسبب بود از هر جبهه با صل باشد و دست دم موش بر تیر
 سوی راستش بود و دست تاج مشتری سوی بهرام دارد و دست اش تیر
 سوی چپ بود و دست کوهر ناهید سوی تیر بود و تیر روی بر امش دارد و از آن
 گذشت به باشد ماه بامریخ بود و بخانه زهره اندر و لیل کند که مردی بیرون
 آید از اقلیم تخم از الان و دعوی کند به پیغمبری و دینی ضعیف آرد و بر باقی دارد
 بزرگ و خوشیستن به صورتی بد و مان نماید و بدین خویش انباز کند و تیر و قوی کرد
 آیند و دعوت او با اقلیم تخم و ششم برسد و کارش بلند شود و آخر کشته شود و برسد
 فرزند آن مو یک بر لب رود سر خان شهری که باند مردم یار خوانندش و دیش از
 پس او دیر نماند و از بیرون آید نشن بلاک شدنش پست و هفت سال بود و در
 کشد او را بهر نیک بیکت کوشش کم دین و از پس او صد و دو سال اندک
 قرآن افتد اختران را بسبب زهره انجا بود و مریخ و تیر لعقب باشد
 و ماه با قناب باشد و قوس بود و دست زحل که سر بریده دارد سوی مشتری

باشد و دست تاج شتری سوی بهرام بود و دست بهرام که سربید و دارد سوی
 نه بود و مهر دست کتاب سوی نایبید دارد و نایبید دست و روسوی تیر دارد و تیر
 سوی آفتاب دارد و برج نحس بود و ماه بخداوند خویش بخنده بود و دلیل
 کند که مردی بیرون آید که طالع او اسد بود و خداوند طالع انجا بود و مرغ بخانه
 پنج میاید و بسیار خلق را بکشد و این را خراب کند و صورت پرستی فرماید
 پس خلق را بخوشتن بخواند و پس از آن هر کتری متری خویش را بخواند و
 خویش دارند و از بزرگی ایند یاد میکنند و مرک این مرد بر بست بود و چون او شود
 بر اند صورتها کند و صورت میزان خویش و آن صورتها پرستند و هر که چنان
 کند ترا هلاک کنند و تا نماند جای کسی بخن ان بود و دیگر مردم خدای عزوجل
 فراموش کنند و صورت پرستی کار کنند بعدت سید و پنجاه و چهار سال
 و بسیار مردم بیرون آیند بدین ایشان و هر کجا کسی شناسند بخلاف دیگر خویش
 همه را هلاک کنند تا کسی نماند که خیری داند و بد حال روزگار همیشه راند و بدی
 بر بدی بی زیاده شود و ششم از میان برخیزد تا جهان کرد که آشکارا اندر
 میان راه مرد با زن کرد و در روزگار مستولی بشود و بروزگار تنگ آید
 آیند هلاک عالم را و برهان باز دهد چنانکه از خرواری پنجاه خروار باشد و کس را نه شرم
 و نه تماردین چون این علامتها دیدی بدانکه گاه پسری شدن عالم است
 شش پانجم هزاره نامت بر مرید یاد و دانش و زیرگی که ایند قحالی ترا
 داده است هر نحو است تو بداد و زندگانی در از چندیکه تو خواهی گفتم از این
 پس بدشت باز ناگاه طوفان دیگر بهمان مثلثه کان طوفان بود و از آن
 گذشته پنجاه و پنج سال حکم کردم تا پنجاه و چهار صد و چهل سال و آنچه واجب
 بود یاد کردیم بطافقت و توانائی خویش خدای عزوجل داننا تراست اعلم خویش
 ولیکن بر آن دلایل که مردمان پیشتر یاد کردند تا شایسته از هر خویش خبر بگویم
 آخر این اختران کرد و اینست بخانه خرنجک اندر و آفتاب انجا بود

با ایشان و طالع هم غریب بود و میخ بدو بود و زهره و عطارد قران کرده باشند
 شور و ماه بخت و دست سربیدگیوان سوی رمش بود و دست کتاب مشتری
 سوی میخ بود و دست آتش میخ سوی آفتاب بود و دست خانه زنان مهر
 سوی ناپسید بود و دست شمشیر زهره سوی تیر بود و تیر روی بافتاب دارد و
 بازهره یکجا باشند و ماه بقابل طالع بود از ثواب گذشته بود و او تا دطلع کرد
 بود و لیل کت یک بگرداند زمین را چنانکه بادل بود و پروردگار فریدون
 و شهرهای ایران و توران و مازندران و میروز و مومنان و بتلان و سیستان
 همه را آب گیر و هلاک شود هر چه هست از جنده و پرند و جان دریا که در دنیا
 وقت که مردی بیرون آمده باشد چشم سکین که چنانکه خلق را نپهان و اشکارا
 به نردان خواند و کس او را اجابت نکند آخر اندر روز اسفند از نده ماه فروید
 بکشد و عذاب خدای عزوجل بناید و ویران کند کوههای بلند را و هلاک کند
 چندین تخمهای بزرگ را نه زمانه مانده جهان و از این پس نگر نیستن و گفتن
 کند و شیخ را یافتن بدان مقدار که طاقت من بود کفتم و فرمان شاه بجای آوردن
 و آنچه نزدیک بود از دانش بجای آوردم اکنون شاه پادشاهی و دواز
 جهان بستان و توشه خویش از این برای فانی بردار و پشت بر این جهان
 فریخته نماند و دست از این حالهای گمرونده بی کام فرو منبر هیچ حال بدین
 مباحش و هر چه توانی نیکویی کن جز نیکویی با کس نماند مگر که نیکی کند رضای عزوجل
 بیاید و منت و شادی و غرضی جاودانه رسد و هر که بدی کند و پشت برین جهان
 غدار باز گذارد و خشم خدای عزوجل و بحسرت عذاب جاودانه اندر افتد و در حکم
 رحمت و بخشایش خدای عزوجل پشتر است از همه کردارها و لیکن آنچه بنکار
 فرموده است از طاعت و بنده کی کردن و دعا کردن و با هر کسی نیکویی کردن بحد
 و توانش بجای باید آوردن و هر وقت و هر ساعت کوشش را بر گذاشتن تا از
 جمله نادانان و غافلان نباشی و توفیق از خدای عزوجل خواستن بجهت کارهای

او نشاند است بر نندگان خویش سزا باشد تو در بر نری و بشادی و پیروی

قاعده در پیدا نمودن بستان شبانه روز

ساعت تمام روز را اگر اجتماع در روز واقع شود و ساعت تمام شب را اگر در شب واقع شود و قیمت کنند تا خارج قیمت اجزاء ساعت مجموع این روز شود اگر ساعت روز را قیمت کرده باشند اجزاء مجموع ان شب شود و اگر ساعت شب را قیمت کرده باشند و بعد از آن ملاحظه نمایند اگر اجتماع نهاری بود اجزاء ساعت مجموع این روز را بر ساعت اجتماع قیمت کنند تا خارج قیمت معیار بستان شود و اگر اجتماع لیلی بود اجزاء ساعت مجموع ان شب را بر ساعت اجتماع قیمت کنند تا خارج معیار بستان شود و بعد از آن روز یا آن شب که نوبت بستان بوی رسیده بر دوازده قیمت کنند خارج که اجزاء ساعت مجموع آن روز یا آن شب است بر معیار بستان که ورقوق تخم ضرب کنند حاصل ضرب بستان آن روز بود اگر نوبت بستان شب رسیده باشد و الله اعلم مثلاً ساعت بستان شبی که اجتماع در ان شب میشود یا بستان دقیقه این را بر دوازده قیمت کردیم خارج قیمت از دقیقه شد اجزاء ساعت مجموع شب مذکور است ساعت اجتماع طوط اجزاء مذکور را بر این معیار بستان اجتماع قیمت کردیم خارج قیمت $\frac{1}{2}$ کفتم این معیار بستان است بعد از آن روز شب که نوبت بستان بوی میرسد ملاحظه کردیم دیدیم که مجموع دقیقه این را مجموع دقیقه را بر دوازده قیمت کردیم خارج قیمت انهم دقیقه شد یعنی انهم دقیقه که اجزاء ساعت مجموع این روز است نوبت بستان که بوی رسیده است بر معیار که $\frac{1}{2}$ که دقیقه است ضرب کردیم یا $\frac{1}{2}$ ثانیه شد این ساعت بستان روز مذکور است که روز شب بوده باشد $\frac{1}{2}$ مخفی نماند که اگر ساعت اجتماع در اول شب واقع شود یا اول روز محتاج باین عمل نیست وقت مباشرت شروط و بی همت است اول باید سه در جلوه و اول میز آن وجدی باشد که آن دلیل بود بر زیادتی نشاط و بقای قوه دویم جدا باید کرد

یاب

تشیب

مباشرت وقت

تا قسم متصل بود بر بهره که آن دلیل بود بر خرمی و زیادتی شوه سیم باید که ماه
 ناظر بود بر برج و منظر و هستی که آن دلالت بر قوه تمام کند جمیع ابرم بهترین
 باشد که وقت سر از برج منصرف و بر بهره متصل و عکس نیز نشاید چنانکه اگر با قباب
 متصل باشد دلیل بود بر دیگر باره رغبت کردن و از دنیا محبت و کثرت لذت
 سیم اگر خوانند که فرزند پدید نیاید باید که قسم در برج حقیق باشد که آن
 جز او اسید و سبب است و طالع نیز برج حقیق و قسم از سعدین ساقط
 به قسم اگر قدر و حوت بود لذت زیاده باشد خصوصا نظر شتری نیکو حال و
 در برج نیز همین خاصیت دهد اما در برج آتشی زهرالذت و نشاط و خرمی منقلد
 و مخدورات وی و چیز است اول نشاید که قسم متصل باشد بر صل که آن دلالت
 کند بر سستی و انقطاع و ویم باید که زحل در سابع نباشد که آن دلیل بر تباهی
 و خلل بود و الله اعلم بالصواب

خاتمه

الحمد لله رب العالمین و الصلوٰه علی سیدنا محمد و آله اجمعین برابر باب آخر و
 و ذکا پوشیده و ستور نماید که این کتاب عظیم المثل چون نادر و کمیاب
 بود و مکرر از جهات و اطراف از این بنده دوستان و احباب طلب
 خواست این نسخه شریفه را می فرمودند و متبادر تخص و تحس بر آمد تا بنویس
 عالنجاب سلاله الانجباب اقامیرا سید علی نشی شیرازی کاتب خود این
 کتاب از کتب خانه حضرت امانزاده واجب التحظیم التکریم سید امیر احمد بن
 موسی کاظم الملقب بشاه چراغ علیهما السلام بدست آورده و بدقت ترجمه
 نموده و توضیحی از موزات و اشکالات آن نموده در کمال اهتمام بر یو رطبع و طبع
 جفری در آورده امید که انشا الله تعالی منظور نظر طالبین گردد و چون این بنده را
 بدست آوردن و ترجمه این کتاب را کشیده اند بموجب قانون ۲۵ رجستر شده
 کسی حق طبع و چاپ کردن را نداشته باشد شهادی الله

هو الله عليم

زاجات متعلق بكتابتها
الفاضل الكامل والعالم المحقق
القابل في الرياضات والعارف
بأحوال الثوابت والسارات السماوية
القايد لأهل الزيج والرصد والواقف بقون علومها
الخرافية المحمدية المحاسب الجاسب بن لاسب
كه بنسب واهتمام جناب فخر الانجاب وفريد الاطياب
اقامير زامحمد ملك الكتاب بزبور طبع نسيه
مطبوع منطوع واراسيه كرويد در بند
معموره بكني در مطبعة گلزار حسن
چهارم شهر شوال المكرم من
الهجرة النبوية صلوات الله
عليه وآله والجميع
١٣١٢

[illegible]

جدول معرفت احكام ذوق وایه فی البروج شمس



دود وایه اسم سارالیکس با نون
 کبیر شود در عالم فتنه و خونی بی شورش
 و بعد از نیم شب بغیر حکام او را درین عدول
 باید سناجب و الله اعلم

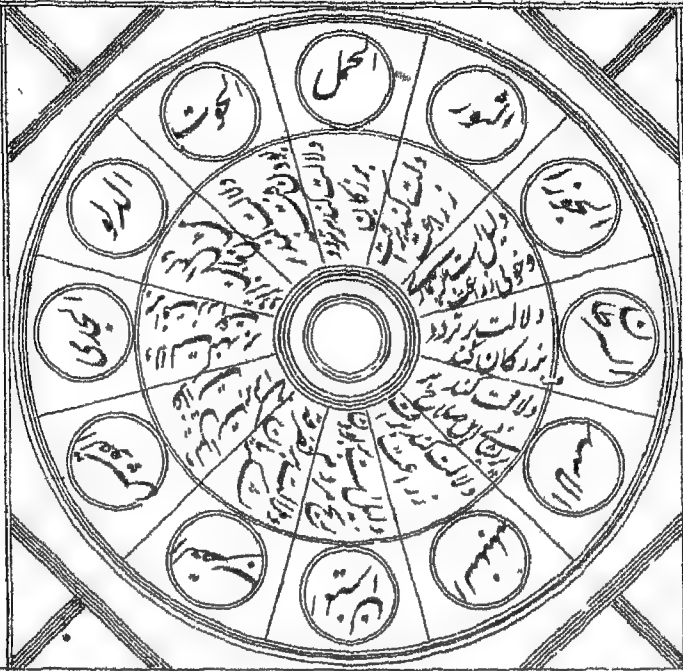
جدول معرفت احکام قوس و قرح فی البروج اثنتی عشر

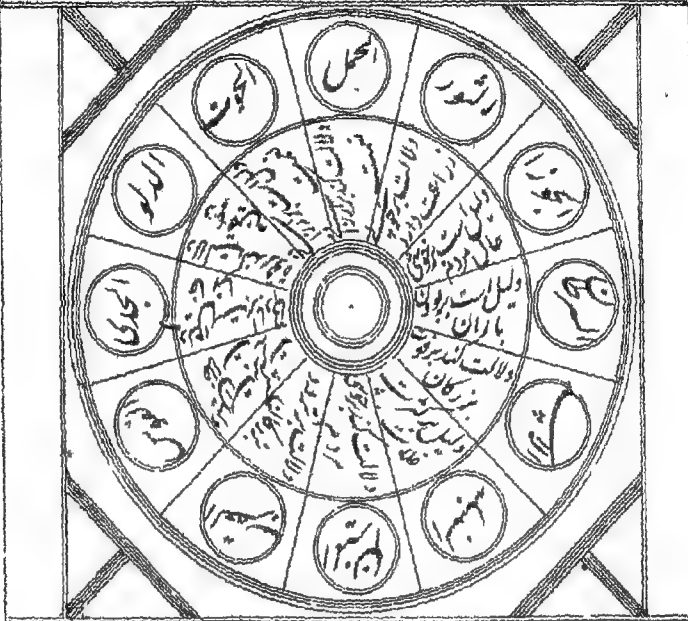


روز شنبه و وقت صبح
عکس شمع آفتاب و حکم وی از
یونان کهنه آفتاب آن برج باشد و این روز
روز شنبه و بعد از نیم روز مغرب باشد و احکام او را
در این جدول بنویسند
والله اعلم

[illegible][illegible]

جدول معرفت احكام الزلازل من موضع الشمس ومشرقه الاحكام البروج

[illegible]

[illegible]

در معرفت ساعات روز بقدم فرمای
در وقتی که آفتاب طلوع کند سایه شخصی
قدم میشود باین ترتیب

| | | | |
|---|------------------------------|---|--------------------------|
| ا | چون آفتاب از روز بگذرد | م | قدم میشود |
| ب | ساعت بگذرد | ه | قدم میشود |
| ج | ساعت بگذرد | و | قدم میشود |
| د | ساعت بگذرد | ز | قدم میشود |
| ه | ساعت بگذرد | ح | قدم میشود |
| و | ساعت بگذرد | ط | قدم میشود |
| ز | ساعت بگذرد | ق | سایه بر طرف شود |
| ح | وقتی که سایه میل کند بدو طرف | | |
| ط | چون سایه بیک قدم رسد | ا | ساعت از زوال گذشته میشود |
| ق | نیم رسد | ب | ساعت گذشته میشود |
| ا | قدم رسد | ج | ساعت گذشته میشود |
| ب | قدم رسد | د | ساعت گذشته میشود |
| ج | قدم رسد | ه | ساعت گذشته میشود |
| د | قدم رسد | و | ساعت گذشته میشود |
| ه | قدم رسد | ز | ساعت گذشته میشود |
| و | قدم رسد | ح | ساعت گذشته میشود |
| ز | قدم رسد | ح | ساعت گذشته میشود |
| ح | قدم رسد | ط | ساعت گذشته میشود |
| ط | قدم رسد | ق | ساعت گذشته میشود |
| ق | قدم رسد | ا | ساعت گذشته میشود |

معرفت ایام منجوسه

از حضرت رسول منقولست که در سالی پست و چهار
روز نخل است از هر ماهی دو روز اگر درین ایام نخل
بوجود آید نماند و اگر ساری دین روز بهار شود و میرود
هر درختی بیش از نخل شک شود و هر که بخت رود نشسته
شود و اگر برود و بزرگردد و اگر حرکت و رکاح
کنند عویس و داماد نشوند و هر کاری که شروع
نمایند تمام نشود باید که احتیاط
تمام نمایند و روزهای منجوسه
در سه ماه است

| | | | |
|---|---|---|-----------|
| ب | و | ک | مهر |
| ح | و | ا | خرداد |
| ک | و | ب | پس از آذر |
| ح | و | ا | فروردین |
| ا | و | ب | جمادی اول |
| ب | و | ا | جمادی دوم |
| ا | و | ب | رجب |
| ب | و | ا | شعبان |
| و | و | ح | رمضان |
| ح | و | ط | شوال |
| ر | و | ب | ذی القعدة |
| ط | و | ب | ذی الحجة |
| ر | و | و | مهر |

در میان معرفت غالب و مخلوب بقول حکایه و ارسطاطالیس

ارسطاطالیس بن نقومایس ماقونی وزیر حضرت ذوالقرنین بود و حکام
غالب و مخلوب را از برای او وضع کرد و چون اسکندر لشکر بخاربه
و شمن میفرستاد و با کسی داوری و منازعه داشت اسپم او را
حساب میکرد با خیم و غلبه قطعه از آن مشت میگردید پس گاه مجاریب
و دو قوم واقع شود و یا با کسی مناظره و جدال داشته باشد خواهد که نزد
حکام یا قضاة رود باید که اسپم هر یک از حجتان را جدا کند و باید
جمل حساب کند و نه نه طرح کند تا آنچه از اسم طرفین بماند و سزاوار است
که اسم برای اسم و بحق و بیرون الف را وضع نماید و القاب کنیات و
صفیات و تعریف حساب نکنند و اسم مرکب که در میان علم
متعارف است محمد علی و محمد حسین حساب کنند و بعضی بزانند که اقا
را در اسم واحد هر گاه در روز مولود گذشته باشند و تعریفات مثل
اقا حسین و اقا خان و بابا خان و حاجی خان و قاضی خان حساب
کنند هر چند اقا و خان تعریفند باید حساب کرد و هر غالب و مخلوب
که از دور آدم تا بحال بوده همیشه باین حساب درست آمده است
و دلیل بر این اسم داود علیه السلام است و جالوت در اسم داود
شش میماند بعد از طرح یکی از او این و از اسم جالوت شش میماند
و شش شش غالب است و از حضرت موسی شش
نیماند و از فرعون علیه اللعنه یک میماند شش بر یک غالب است
و از اسم بلو خان دو میماند و از اسم ختم بالله که خلیفه نبی عباسی است
چهار میماند و غالب است بر چهار و این حساب را وضع نموده اند بکبر
اصل صحیح است و از خواص علماء و طبایع که اول آن مشوب است

تغییرات اصل این است
در زمانه مصون علیهم السلام
غالبیت در این زمانه
وقت طلوع شمس و غروب
وقت طلوع این شمس از
و نام حکام این شمس از
و نام حکام این شمس از
بلایت در روز و شب
اعلا کتبت
شون و نظران است
طالب است اگر زوج مشورت
و از و شش است و غالب
مختار

[illegible]

جدول اختیارات علی حلول الکواکب فی الحدود

در اختیارات کو اکبر در حدود یکدیگر برانجمله که تذکره دشمن با علی آورده انوقت باشد که
نیک حال قوی باشند و آنرا شهادت بود در طالع و ماه و سیم السعاده با چون بد حال و
منهوس باشد باید که بریزن گشت از کارها که ذکر کرده شود و از جمله حدود این چهار است بر حدود
مقربان نهاده و کار بر گشت خود کرده اند و جدولی ساخته بر جدول جان را پیش و ده گانه که در مکتوبات علم

[illegible]

جدول تسهیل هر طریق علم این جدول چنانست که چون خواهند در وقتی سمیخته تقویم قمر حاصل کنند در وقت یک سال و یکماه
نوزده روز باقی پس روند بهر جا که رسید در آن روز است و این جدول در آید و آنچه یا نبند بر تقویم نوزده فرزند
تقویم قمر حاصل بدروز مطلوب اگر روز دیگر باشد از آن روز خواهند روز معلوم کنند بهر دویم کنند و همین عمل کنند چند نیک خواهند

| ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ |
|-----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|
| ۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۰ |
| ۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ |
| ۳ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ |
| ۴ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ |
| ۵ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ |
| ۶ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ |
| ۷ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ |
| ۸ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ |
| ۹ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ |
| ۱۰ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ |
| ۱۱ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ |
| ۱۲ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ |
| ۱۳ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ |
| ۱۴ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ |
| ۱۵ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ |
| ۱۶ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ |
| ۱۷ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ |
| ۱۸ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ |
| ۱۹ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ |
| ۲۰ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ |
| ۲۱ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ |
| ۲۲ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ |
| ۲۳ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ |
| ۲۴ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ |
| ۲۵ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ |
| ۲۶ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ |
| ۲۷ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ |
| ۲۸ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ |
| ۲۹ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ |
| ۳۰ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ |
| ۳۱ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ |
| ۳۲ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ |
| ۳۳ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ |
| ۳۴ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ |
| ۳۵ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ |
| ۳۶ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ |
| ۳۷ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ |
| ۳۸ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ |
| ۳۹ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ |
| ۴۰ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ |
| ۴۱ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ |
| ۴۲ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ |
| ۴۳ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ |
| ۴۴ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ |
| ۴۵ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ |
| ۴۶ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ |
| ۴۷ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ |
| ۴۸ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ |
| ۴۹ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ |
| ۵۰ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ |
| ۵۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ |
| ۵۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ |
| ۵۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ |
| ۵۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ |
| ۵۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ |
| ۵۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ |
| ۵۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ |
| ۵۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ |
| ۵۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ |
| ۶۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ |
| ۶۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ |
| ۶۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ |
| ۶۳ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ |
| ۶۴ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ |
| ۶۵ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ |
| ۶۶ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ |
| ۶۷ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ |
| ۶۸ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ |
| ۶۹ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ |
| ۷۰ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ |
| ۷۱ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ |
| ۷۲ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ |
| ۷۳ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ |
| ۷۴ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ |
| ۷۵ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ |
| ۷۶ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ |
| ۷۷ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ |
| ۷۸ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ |
| ۷۹ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ |
| ۸۰ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ |
| ۸۱ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ |
| ۸۲ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ |
| ۸۳ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ |
| ۸۴ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ |
| ۸۵ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ |
| ۸۶ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ |
| ۸۷ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ |
| ۸۸ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ |
| ۸۹ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ |
| ۹۰ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ |
| ۹۱ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ |
| ۹۲ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ |
| ۹۳ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ |
| ۹۴ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ |
| ۹۵ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ |
| ۹۶ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ |
| ۹۷ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | ۱۲ |
| ۹۸ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ |
| ۹۹ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ |
| ۱۰۰ | ۱ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ |

[illegible]

تقسیم جدول مطالع البروج بنجد الکواکب

[illegible]

جدول انجرائیک ساعت حقیقی بتقویم پسر کمرند

| الدرجات | ک | ج | ج | ج | ج | ج |
|---------|---|---|---|---|---|---|
| ۱ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۲ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۳ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۴ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۵ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۶ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۷ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۸ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۹ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۱۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۱۱ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۱۲ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۱۳ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۱۴ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۱۵ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۱۶ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۱۷ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۱۸ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۱۹ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۲۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۲۱ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۲۲ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۲۳ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۲۴ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۲۵ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۲۶ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۲۷ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۲۸ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۲۹ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۳۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۳۱ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۳۲ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۳۳ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۳۴ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۳۵ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۳۶ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۳۷ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۳۸ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۳۹ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۴۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۴۱ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۴۲ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۴۳ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۴۴ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۴۵ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۴۶ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۴۷ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۴۸ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۴۹ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۵۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۵۱ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۵۲ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۵۳ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۵۴ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۵۵ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۵۶ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۵۷ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۵۸ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۵۹ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۶۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |

تقریباً در اول اجزاء یک ساعت تقویم پیش میروند

[illegible]

جدول سیر اقیاب در دقایق ثبت که غیر و البعد و پاعات بعد از انجام معلوم گنند

| دقایق | ز | خ | ظ | س | سا | سب |
|-------|----|----|----|----|----|----|
| ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |
| ۲ | ۲ | ۲ | ۲ | ۲ | ۲ | ۲ |
| ۳ | ۳ | ۳ | ۳ | ۳ | ۳ | ۳ |
| ۴ | ۴ | ۴ | ۴ | ۴ | ۴ | ۴ |
| ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ |
| ۶ | ۶ | ۶ | ۶ | ۶ | ۶ | ۶ |
| ۷ | ۷ | ۷ | ۷ | ۷ | ۷ | ۷ |
| ۸ | ۸ | ۸ | ۸ | ۸ | ۸ | ۸ |
| ۹ | ۹ | ۹ | ۹ | ۹ | ۹ | ۹ |
| ۱۰ | ۱۰ | ۱۰ | ۱۰ | ۱۰ | ۱۰ | ۱۰ |
| ۱۱ | ۱۱ | ۱۱ | ۱۱ | ۱۱ | ۱۱ | ۱۱ |
| ۱۲ | ۱۲ | ۱۲ | ۱۲ | ۱۲ | ۱۲ | ۱۲ |
| ۱۳ | ۱۳ | ۱۳ | ۱۳ | ۱۳ | ۱۳ | ۱۳ |
| ۱۴ | ۱۴ | ۱۴ | ۱۴ | ۱۴ | ۱۴ | ۱۴ |
| ۱۵ | ۱۵ | ۱۵ | ۱۵ | ۱۵ | ۱۵ | ۱۵ |
| ۱۶ | ۱۶ | ۱۶ | ۱۶ | ۱۶ | ۱۶ | ۱۶ |
| ۱۷ | ۱۷ | ۱۷ | ۱۷ | ۱۷ | ۱۷ | ۱۷ |
| ۱۸ | ۱۸ | ۱۸ | ۱۸ | ۱۸ | ۱۸ | ۱۸ |
| ۱۹ | ۱۹ | ۱۹ | ۱۹ | ۱۹ | ۱۹ | ۱۹ |
| ۲۰ | ۲۰ | ۲۰ | ۲۰ | ۲۰ | ۲۰ | ۲۰ |
| ۲۱ | ۲۱ | ۲۱ | ۲۱ | ۲۱ | ۲۱ | ۲۱ |
| ۲۲ | ۲۲ | ۲۲ | ۲۲ | ۲۲ | ۲۲ | ۲۲ |
| ۲۳ | ۲۳ | ۲۳ | ۲۳ | ۲۳ | ۲۳ | ۲۳ |
| ۲۴ | ۲۴ | ۲۴ | ۲۴ | ۲۴ | ۲۴ | ۲۴ |
| ۲۵ | ۲۵ | ۲۵ | ۲۵ | ۲۵ | ۲۵ | ۲۵ |
| ۲۶ | ۲۶ | ۲۶ | ۲۶ | ۲۶ | ۲۶ | ۲۶ |
| ۲۷ | ۲۷ | ۲۷ | ۲۷ | ۲۷ | ۲۷ | ۲۷ |
| ۲۸ | ۲۸ | ۲۸ | ۲۸ | ۲۸ | ۲۸ | ۲۸ |
| ۲۹ | ۲۹ | ۲۹ | ۲۹ | ۲۹ | ۲۹ | ۲۹ |
| ۳۰ | ۳۰ | ۳۰ | ۳۰ | ۳۰ | ۳۰ | ۳۰ |
| ۳۱ | ۳۱ | ۳۱ | ۳۱ | ۳۱ | ۳۱ | ۳۱ |
| ۳۲ | ۳۲ | ۳۲ | ۳۲ | ۳۲ | ۳۲ | ۳۲ |
| ۳۳ | ۳۳ | ۳۳ | ۳۳ | ۳۳ | ۳۳ | ۳۳ |
| ۳۴ | ۳۴ | ۳۴ | ۳۴ | ۳۴ | ۳۴ | ۳۴ |
| ۳۵ | ۳۵ | ۳۵ | ۳۵ | ۳۵ | ۳۵ | ۳۵ |
| ۳۶ | ۳۶ | ۳۶ | ۳۶ | ۳۶ | ۳۶ | ۳۶ |
| ۳۷ | ۳۷ | ۳۷ | ۳۷ | ۳۷ | ۳۷ | ۳۷ |
| ۳۸ | ۳۸ | ۳۸ | ۳۸ | ۳۸ | ۳۸ | ۳۸ |
| ۳۹ | ۳۹ | ۳۹ | ۳۹ | ۳۹ | ۳۹ | ۳۹ |
| ۴۰ | ۴۰ | ۴۰ | ۴۰ | ۴۰ | ۴۰ | ۴۰ |
| ۴۱ | ۴۱ | ۴۱ | ۴۱ | ۴۱ | ۴۱ | ۴۱ |
| ۴۲ | ۴۲ | ۴۲ | ۴۲ | ۴۲ | ۴۲ | ۴۲ |
| ۴۳ | ۴۳ | ۴۳ | ۴۳ | ۴۳ | ۴۳ | ۴۳ |
| ۴۴ | ۴۴ | ۴۴ | ۴۴ | ۴۴ | ۴۴ | ۴۴ |
| ۴۵ | ۴۵ | ۴۵ | ۴۵ | ۴۵ | ۴۵ | ۴۵ |
| ۴۶ | ۴۶ | ۴۶ | ۴۶ | ۴۶ | ۴۶ | ۴۶ |
| ۴۷ | ۴۷ | ۴۷ | ۴۷ | ۴۷ | ۴۷ | ۴۷ |
| ۴۸ | ۴۸ | ۴۸ | ۴۸ | ۴۸ | ۴۸ | ۴۸ |
| ۴۹ | ۴۹ | ۴۹ | ۴۹ | ۴۹ | ۴۹ | ۴۹ |
| ۵۰ | ۵۰ | ۵۰ | ۵۰ | ۵۰ | ۵۰ | ۵۰ |

[illegible]

خارجیت بنائے اور لوگوں کو کسب و کار سے اجازت نہ دی کہ وہ اس سے باہر نکلتے۔

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خير البرية

چونکہ یہ سب کچھ معلوم نہیں ہے اس لیے یہاں پر صرف یہ لکھا گیا ہے کہ "یہ سب کے مقابلہ و رد و جواب کے لیے ایک کتاب لکھی گئی ہے"۔

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم من أجل أن يبين لنا ما كنا في غمضنا من غفلتنا

حضرت اسکندر این جدول را تعین نمود و اندتا و را علم یافتی انصاری بر پس حاصل کرد و دو پانچس
مصاحبت و مصادقت نکرد دیگر آنکه بانی جدول نظر میکرد و طریق چنان است که نام دو خصم یاد و
دوست باین نامیکه شهوت است هر یک را علیحدی به حساب جمل حساب و نه نه طرح نمایند و آنچه از یک
تا نه بماند درین جدول رجوع فرماید از اثقات جدول اول عدد معلوم کرد و جدول این است
والله اعلم بالصواب

[illegible][illegible]

جدول حرفت سمت قبل بحسب ارتفاع نظرات آدم بعض بلید برات شرح امولا ناما بعد

[illegible]

که در وقت سلطانی در جوانی او و اهل خانگی بمشاوره و در رسیدن نظر ساجد بنی ابراهیم است این چهار که بجز او در قضیه خبرها بر موضوع است شفاست ندارد

که مستحق شد که کمالی قدیم بان خاست بر سبک در برابر آن مجرب و
نزدودنی است بر روی آن شد انفعاع تر و فایده است هر کله از انفعاع می بان و بخت بر سر خطی هوس

جدول ساعات وصول كف انخسب بنصف النهار في برتاريخ جلالی

| الایام | من | اروی | نور | پناه | مروار | مهر | آبان | آذر | دیماه | بهمن | اسفند |
|--------|----|------|-----|------|-------|-----|------|-----|-------|------|-------|
| ۱ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ |
| ۲ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ |
| ۳ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ |
| ۴ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ |
| ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ |
| ۶ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ |
| ۷ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ |
| ۸ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ |
| ۹ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ |
| ۱۰ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ |
| ۱۱ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ |
| ۱۲ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ |
| ۱۳ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ |
| ۱۴ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ |
| ۱۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ |
| ۱۶ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ |
| ۱۷ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ |
| ۱۸ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ |
| ۱۹ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ |
| ۲۰ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ |
| ۲۱ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ |
| ۲۲ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ |
| ۲۳ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ |
| ۲۴ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ |
| ۲۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ |
| ۲۶ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ |
| ۲۷ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ |
| ۲۸ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ |
| ۲۹ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ |
| ۳۰ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ |
| ۳۱ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ | ۵ |

در روز
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱

| جدول نقل الشان في السجل المبتدئ | | | | | | | | | |
|---------------------------------|----|----|----|----|----|----|----|----|----|
| ١ | ٢ | ٣ | ٤ | ٥ | ٦ | ٧ | ٨ | ٩ | ١٠ |
| ١٠ | ٩ | ٨ | ٧ | ٦ | ٥ | ٤ | ٣ | ٢ | ١ |
| ١١ | ١٠ | ٩ | ٨ | ٧ | ٦ | ٥ | ٤ | ٣ | ٢ |
| ١٢ | ١١ | ١٠ | ٩ | ٨ | ٧ | ٦ | ٥ | ٤ | ٣ |
| ١٣ | ١٢ | ١١ | ١٠ | ٩ | ٨ | ٧ | ٦ | ٥ | ٤ |
| ١٤ | ١٣ | ١٢ | ١١ | ١٠ | ٩ | ٨ | ٧ | ٦ | ٥ |
| ١٥ | ١٤ | ١٣ | ١٢ | ١١ | ١٠ | ٩ | ٨ | ٧ | ٦ |
| ١٦ | ١٥ | ١٤ | ١٣ | ١٢ | ١١ | ١٠ | ٩ | ٨ | ٧ |
| ١٧ | ١٦ | ١٥ | ١٤ | ١٣ | ١٢ | ١١ | ١٠ | ٩ | ٨ |
| ١٨ | ١٧ | ١٦ | ١٥ | ١٤ | ١٣ | ١٢ | ١١ | ١٠ | ٩ |
| ١٩ | ١٨ | ١٧ | ١٦ | ١٥ | ١٤ | ١٣ | ١٢ | ١١ | ١٠ |
| ٢٠ | ١٩ | ١٨ | ١٧ | ١٦ | ١٥ | ١٤ | ١٣ | ١٢ | ١١ |
| ٢١ | ٢٠ | ١٩ | ١٨ | ١٧ | ١٦ | ١٥ | ١٤ | ١٣ | ١٢ |
| ٢٢ | ٢١ | ٢٠ | ١٩ | ١٨ | ١٧ | ١٦ | ١٥ | ١٤ | ١٣ |
| ٢٣ | ٢٢ | ٢١ | ٢٠ | ١٩ | ١٨ | ١٧ | ١٦ | ١٥ | ١٤ |
| ٢٤ | ٢٣ | ٢٢ | ٢١ | ٢٠ | ١٩ | ١٨ | ١٧ | ١٦ | ١٥ |
| ٢٥ | ٢٤ | ٢٣ | ٢٢ | ٢١ | ٢٠ | ١٩ | ١٨ | ١٧ | ١٦ |
| ٢٦ | ٢٥ | ٢٤ | ٢٣ | ٢٢ | ٢١ | ٢٠ | ١٩ | ١٨ | ١٧ |
| ٢٧ | ٢٦ | ٢٥ | ٢٤ | ٢٣ | ٢٢ | ٢١ | ٢٠ | ١٩ | ١٨ |
| ٢٨ | ٢٧ | ٢٦ | ٢٥ | ٢٤ | ٢٣ | ٢٢ | ٢١ | ٢٠ | ١٩ |
| ٢٩ | ٢٨ | ٢٧ | ٢٦ | ٢٥ | ٢٤ | ٢٣ | ٢٢ | ٢١ | ٢٠ |
| ٣٠ | ٢٩ | ٢٨ | ٢٧ | ٢٦ | ٢٥ | ٢٤ | ٢٣ | ٢٢ | ٢١ |
| ٣١ | ٣٠ | ٢٩ | ٢٨ | ٢٧ | ٢٦ | ٢٥ | ٢٤ | ٢٣ | ٢٢ |
| ٣٢ | ٣١ | ٣٠ | ٢٩ | ٢٨ | ٢٧ | ٢٦ | ٢٥ | ٢٤ | ٢٣ |
| ٣٣ | ٣٢ | ٣١ | ٣٠ | ٢٩ | ٢٨ | ٢٧ | ٢٦ | ٢٥ | ٢٤ |
| ٣٤ | ٣٣ | ٣٢ | ٣١ | ٣٠ | ٢٩ | ٢٨ | ٢٧ | ٢٦ | ٢٥ |
| ٣٥ | ٣٤ | ٣٣ | ٣٢ | ٣١ | ٣٠ | ٢٩ | ٢٨ | ٢٧ | ٢٦ |
| ٣٦ | ٣٥ | ٣٤ | ٣٣ | ٣٢ | ٣١ | ٣٠ | ٢٩ | ٢٨ | ٢٧ |
| ٣٧ | ٣٦ | ٣٥ | ٣٤ | ٣٣ | ٣٢ | ٣١ | ٣٠ | ٢٩ | ٢٨ |
| ٣٨ | ٣٧ | ٣٦ | ٣٥ | ٣٤ | ٣٣ | ٣٢ | ٣١ | ٣٠ | ٢٩ |
| ٣٩ | ٣٨ | ٣٧ | ٣٦ | ٣٥ | ٣٤ | ٣٣ | ٣٢ | ٣١ | ٣٠ |
| ٤٠ | ٣٩ | ٣٨ | ٣٧ | ٣٦ | ٣٥ | ٣٤ | ٣٣ | ٣٢ | ٣١ |
| ٤١ | ٤٠ | ٣٩ | ٣٨ | ٣٧ | ٣٦ | ٣٥ | ٣٤ | ٣٣ | ٣٢ |
| ٤٢ | ٤١ | ٤٠ | ٣٩ | ٣٨ | ٣٧ | ٣٦ | ٣٥ | ٣٤ | ٣٣ |
| ٤٣ | ٤٢ | ٤١ | ٤٠ | ٣٩ | ٣٨ | ٣٧ | ٣٦ | ٣٥ | ٣٤ |
| ٤٤ | ٤٣ | ٤٢ | ٤١ | ٤٠ | ٣٩ | ٣٨ | ٣٧ | ٣٦ | ٣٥ |
| ٤٥ | ٤٤ | ٤٣ | ٤٢ | ٤١ | ٤٠ | ٣٩ | ٣٨ | ٣٧ | ٣٦ |
| ٤٦ | ٤٥ | ٤٤ | ٤٣ | ٤٢ | ٤١ | ٤٠ | ٣٩ | ٣٨ | ٣٧ |
| ٤٧ | ٤٦ | ٤٥ | ٤٤ | ٤٣ | ٤٢ | ٤١ | ٤٠ | ٣٩ | ٣٨ |

جدول مطالع عرض میدان وساعات طلوع و بیروج در بلدان

[illegible][illegible]

صورت و شرح و شطوای جناب ستطاب خطای نصاب
 معارف آداب کشف الحقایق و الرموز مفتاح خزین القلوب
 الکونز قطب العرفاء و زبدة الازکیاء الذی عجز عن تعدد الخصال فی
 و الادب ایاقا میرزا جلال الدین محبت المللق محمد الاشراف متو
 بقعه مطهره منوره اما مراده واجب العظیم التکریم حضرت سید اکبر
 ابن موسی کاظم علیهما سلام فیهما الالف التحیه و الاکرام که در آخر
 این کتاب که از شیراز جنت طراز فرستاد اندر مرقوم فرموده
 و بخاتم شریف شان مزین و مرسوم است

هو
 حب النجاشی جناب تنفی الاوصاف و القاب آقای ملک الکتاب
 بغیر این آقای ولایت ثار اقا میرزا پسید علی و فقه الله مدح
 یرضی آقای میرزا محمد علی خالوزاده در کمال محبت بخط خوش خود نوشته
 باهتمام برادر هریر میرزا ابو الفضل آقای این میرزا ابراهیم و آقای
 محمد رضای اهل کمال و ادراک خاصه این فن شریف بنهایت یدقه
 مقابله فرموده اند از شرایط آنکه چون فقیر حق خود را و گذار باقی آقای
 میرزا پسید علی کرده ام ایشان میساید در انطباع و منفعه فرست
 این کتاب ستطاب کیست که شنبه با آقای ملک الکتاب سلمه ما الله
 و دیگر حق انطباع ندارد و باید آفستاء علیه چند جلدی میاید بخوان
 برای دوستان اهل و لا کمر بستگان حضرت مولی و بشکان و
 منسوبان آنشانی از انطباع بروی ارسال فرمایند مورت دعا میخیر
 تبارخ من است محل مبارک
 ایشان است

۱۳۳۳



Aligarh.
 14 cm

CALL No. { ۵۲۰ } ACC. No. ۱۳۳۳۸

AUTHOR جاسب احليم

TITLE جاسب نامہ

۵۲۰ ۱۳۳۳۸ جاسب نامہ

THE UNIVERSITY OF

| Date | No. | Date | No. |
|--------------------|-----|------|-----|
| NOT TO BE RETURNED | | | |
| PERSIAN SECTION | | | |



MAULANA AZAD LIBRARY

ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.

